

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات کمک آموزشی

www.roshdmag.ir

نوجوان

۴

رشد

برای دانش‌آموزان دوره‌ی راهنمایی تحصیلی
دوره‌ی بیست و نهم، دی ۱۳۸۹
شماره‌ی پی‌درپی: ۲۲۹ / ۴۰ صفحه
۳۲۰۰ ریال

ISSN: 1606-9072

وقت امتحان
گنج‌نامه
سیاره‌ی اخراجی
مسابقه‌ی تغییر

کسی ز راه می‌رسد

به یاد فروزنده

یلدایی ترین

شب زمین

به آسمان نگاه کن!
چه قدر آب رفته است
و ماه، ماه منتظر
در آن به خواب رفته است

درخت‌ها از انتظار
چه رنگ‌رنگ گشته‌اند
پرنده‌ها به شاخه‌ها
تمام، سنگ گشته‌اند

صدای آه از زمین
به گوش ماه می‌رسد
نوشته روی جاده‌ها:
«کسی ز راه می‌رسد.»

کسی که نسل روشنش
به آفتاب می‌رسد
به سبزه‌ها، درخت‌ها
به خاک و آب می‌رسد

محمد کاظم مزینانی

مسجد جمکران قم

وعده‌گاه منتظران حضرت صاحب الزمان (عج)



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات کمک آموزشی

نوجوان

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دوره‌ی راهنمایی تحصیلی
دوره‌ی بیست و نهم / دی ۱۳۸۹
شماره‌ی پی‌درپی: ۲۲۹

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: حبیب یوسف‌زاده
شورای کارشناسی:
مجید عمیق، ابراهیم اصلانی، محمدعلی قربانی، سید عباس تربین
مدیر داخلی: طاهره ابراهیمی
ویراستار: لیلا جلیلی
طراح گرافیک: علیرضا پورحنیفه

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
وبگاه: www.roshdmag.ir
رایانامه: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۷۱۰۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره‌ی شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۱۴۸۲ - ۸۸۳۰ - ۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره‌ی همان کد مدیر مسئول: ۱۰۲، کد سر دبیر: ۱۰۶، کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات کمک آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان
رشد نوجوان، برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان
رشد دانش‌آموز، برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم و پنجم دبستان
رشد جوان، برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه
رشد برهان (نشریه‌ی ریاضی دوره‌ی متوسطه)
ماهنامه‌های رشد معلم، تکنولوژی آموزشی، آموزش ابتدایی، مدیریت مدرسه
مدرسه‌ی فردا، آموزش راهنمایی تحصیلی، آموزش فیزیک
آموزش شیمی، آموزش زبان و ادب فارسی، آموزش زبان
آموزش ریاضی، آموزش زیست‌شناسی، آموزش جغرافیا
آموزش هنر، آموزش معارف اسلامی، آموزش تاریخ، آموزش تربیت بدنی
آموزش فنی و حرفه‌ای، مشاور مدرسه و پیش‌دبستان (برای دبیران، آموزگاران
دانشجویان تربیت معلم، مدیران مدارس و کارشناسان آموزش و پرورش).



۲ گل نخوریم
یادداشت سردبیر

۳ ت مثل تغییر
مسابقه بزرگ رشد نوجوان

۴ وقتی دلم برای خودم تنگ می‌شود
گفت‌وگو با ارسلان قاسمی بازیگر فیلم‌های یوسف پیامبر، فاصله‌ها، در چشم باد و ...

۷ ساخت نقاب
یک روش جالب برای ساخت نقاب‌های نمایشی



۸ گنج‌نامه
نمایشنامه‌ای برای علاقه‌مندان به اجرای نمایش در مدرسه

۱۲ لحظه‌های شاعرانه
شعرهای زیبا در باره شب و ماه و برف و غروب آفتاب

۱۴ سلام بر دی
نگاهی به مناسبت‌های مهم دی ماه

۱۵ زبان نو
آموزش زبان انگلیسی (این شماره موجودات آبزی)

۱۶ ماجراهای ریبا
نکته‌های در باره دقت و تمرکز حواس



۱۹ گلدان
آثار رسیده شما از سراسر میهن اسلامی

۲۳ درخت همیشه بهار
گلی از باغ قرآن



۲۳ اشارات نورانی
سخنانی از پنجمین خورشید ولایت، امام محمد باقر علیه السلام

۲۴ بهترین داستان دنیا
یک داستان جذاب همراه با نکته‌هایی در باره داستان‌نویسی

۲۷ صریح باشیم
نکته‌هایی درباره مهارت رُک و صریح بودن

۲۸ اطراف ما
آشنایی با کشور کویت

۲۸ وقت امتحان
متن ادبی در باره امتحان

۳۰ سیاره‌ی اخراجی
چرا سیاره پلوتو دیگر عضو منظومه شمسی نیست؟

۳۲ شبی که ایران نور باران بود!
نگاهی به یک رویداد ورزشی هیجان‌انگیز

۳۴ قوهای مهاجر
آشنایی با زندگی قوهایی که از مناطق سرد شمالی به ایران مهاجرت می‌کنند



۳۶ آشپزی
طرز تهیه یک غذای خوش‌مزه به نام «سالاد قارچ»

۳۷ کتابخانه نوجوان

۳۸ سرگرمی

۳۹ جدول

۴۰ ایران ما
مروری بر دیدنی‌ها و آثار تاریخی مشکین شهر





گل نخوریم!

یادداشت سردبیر

استفاده مناسب از وقت، شکرگزاری نعمت‌های بی‌شمار پروردگار، اخلاق خوب و همه چیزهایی که به زندگی ما ارزش می‌دهند، دائم مورد هجوم وسوسه‌ها و تنبلی‌ها و رفیقان بد هستند که در تیم شیطان بازی می‌کنند. به عنوان یک دروازه‌بان باهوش و زیرک باید هر لحظه مراقب چهارچوب دروازه باشیم و خطاهایی نکنیم که فرصت پناستی و ضربه کاشته نصیب شیطان شود!

این روزها که در آستانه سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران هستیم، درود می‌فرستیم به پدرانمان که در شب بیست و یکم بهمن ۱۳۵۷ به فرمان مربی بزرگ انقلاب، به موقع از دروازه بیرون آمدند و توطئه شوم حکومت شاه را خنثی کردند. پیشنهاد می‌کنیم، ماجراهای آن شب به یادماندن را از معلم تاریخ خود بپرسید.

اگر به مسابقات فوتبال علاقه داشته باشی، حتماً می‌دانی که یکی از بازی‌کنان مهم هر تیم دروازه‌بان است. به نظر شما مهم‌ترین ویژگی یک دروازه‌بان چیست؟ انعطاف و آمادگی بدنی؟ اگر این‌طور است، چرا قهرمان‌های ژیمناستیک را به عنوان دروازه‌بان انتخاب نمی‌کنند؟!

بلندی قدم البته مهم است. اما خیلی از دروازه‌بان‌های خوب، قد متوسطی دارند. درست حدس زدید. بیشتر دروازه‌بان‌ها به این دلیل گل می‌خورند که خوب جاگیری نمی‌کنند و کم تجربه هستند. بهترین دروازه‌بان‌ها آن‌هایی هستند که می‌دانند در هر لحظه از بازی کجا باید باشند و چه قدر از دروازه فاصله بگیرند.

دوستان نوجوان، همه ما در زندگی دروازه‌هایی داریم که باید از آن‌ها مراقبت کنیم. ادب، احترام به بزرگ‌ترها و معلمان،



پیشگام

ایستاد

مسابقه است

به وجود می‌آید، چه‌طور است؟ چه حس و نگاهی نسبت به تغییر چیزها و اتفاق‌های تکراری داری؟

حالا ما برای تغییر مسابقه گذاشته‌ایم. اگر می‌خواهی در مسابقه تغییر شرکت کنی، کافی است اثری با موضوع «تغییر» خلق کنی و برایمان بفرستی. بزرگ یا کوچک بودن تغییرها فرقی نمی‌کند و لازم نیست که حتماً در نوشته‌ات کلمه تغییر را بیاوری؛ حتی پیشنهاد می‌کنیم که این کار را نکنی!

کافی است همین حالا به تغییرهای مختلفی که در زندگی‌ات اتفاق افتاده یا شاهدش بوده‌ای، فکر کنی و بعد خودکار یا مداد رنگی‌ات را برداری و کارت را شروع کنی. از هر کدام از این قالب‌ها که دوست داشتی، می‌توانی استفاده کنی:

شعر، داستان، خاطره، طنز، نثر ادبی، یادداشت خودمانی، گزارش، گفت‌وگو، نقاشی، کاریکاتور و عکس.

برگزیده‌ها علاوه بر دریافت جایزه، آثارشان در مجله چاپ خواهد شد.

موضوع پیشنهادی

اگر چیزی به ذهن‌تان نرسید، می‌توانید از موضوع پیشنهادی ما استفاده کنید:

اگر می‌توانستید، چه کار تازه‌ای برای تغییر در دنیا انجام می‌دادید؟

مهلت ارسال: ۱۵ اسفند ۱۳۸۹

نشانی: تهران صندوق پستی ۶۵۸۳/۱۵۸۷۵

بعضی‌ها می‌گویند نوجوانی، فصل تغییر است. دنیای آدم‌ها در نوجوانی تغییر می‌کند و رفتارشان یک‌جور دیگر می‌شود. اما تغییر کردن فقط مربوط به نوجوان‌ها و نوجوانی نیست. نشانی‌ها تغییر می‌کنند، شغل‌ها عوض می‌شوند، آب‌وهوا دگرگون می‌شود و...

بعضی چیزها و اتفاق‌ها هم خواه‌ناخواه موجب تغییر می‌شوند. مثل یک خبر که خوش‌حال یا غمگین‌مان می‌کند، مثل یک سفر که حال و هوای‌مان را عوض می‌کند، مثل یک کتاب که طرز فکرمان را تغییر می‌دهد و...

تغییر کردن هم مثل خیلی چیزهای دیگر می‌تواند بد باشد یا خوب. البته بعضی تغییرها هم خوبی و بدی را با هم دارند؛ مثل یک اسباب‌کشی ناگهانی که ما را از دوست‌های قدیمی‌مان جدا می‌کند، اما موجب می‌شود دوست‌های تازه‌ای پیدا کنیم.

اصلاً تو که داری این مطلب را می‌خوانی، خودت چه قدر اهل تغییر کردن هستی؟ میانه‌ات با تغییرهایی که در زندگی‌ات





گفت و گو

کارشناس: محسن وزیری ثانی
تنظیم: محمد علی قربانی

وقتی دلم برای خودم تنگ می‌شود!

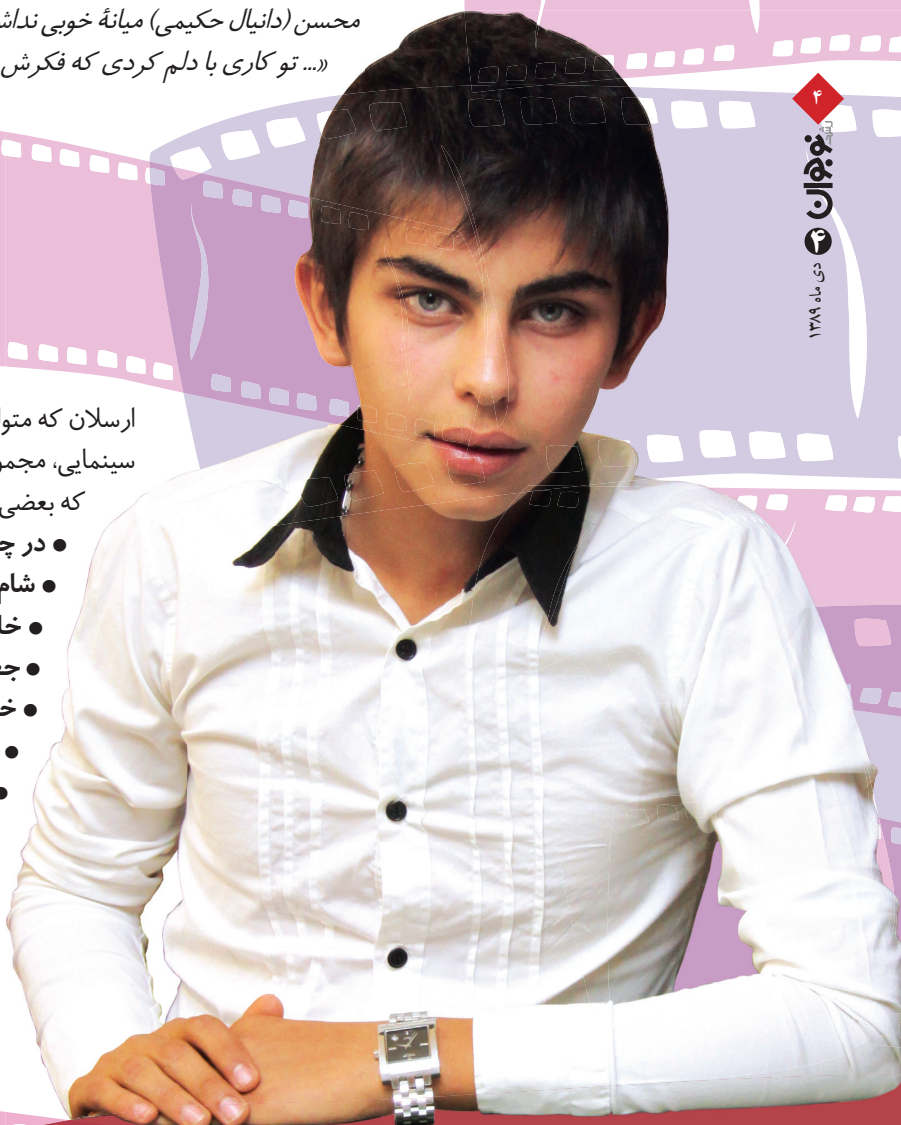
گفت و گوی صمیمی با ارسلان قاسمی
بازیگر نوجوان فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی

اشاره هفت ساله بود که به‌عنوان بازیگر جلوی دوربین رفت. آن روزها در مجموعه تلویزیونی «در چشم باد» کودکی بیژن (پارسا پیروزفر) نقش اول فیلم را بازی می‌کرد. بعدها شد بنیامین، برادر کوچک و دوست‌داشتنی «یوسف پیامبر». چند ماه قبل هم شاهد هنرنمایی او در مجموعه تلویزیونی «فاصله‌ها» بودیم. وحید برادر کوچک سعید که با پدرش محسن (دانیال حکیمی) میانه خوبی نداشت. یادتان هست؟ اول فیلم یک نفر می‌خواند؛ «... تو کاری با دلم کردی که فکرش هم نمی‌کردم!»

ارسلان که متولد ۱۳۷۴ است، طی ۷ سال، تقریباً در سی فیلم سینمایی، مجموعه تلویزیونی و تئاتر نقش‌آفرینی کرده است که بعضی از آن‌ها عبارت‌اند از:

- در چشم باد، ۱۳۸۱
- شام عروسی، ۱۳۸۴
- خاک سرد، ۱۳۸۴
- جعبه موسیقی، ۱۳۸۶
- خاطرات فردا، ۱۳۸۶
- ۱۰۱ راه برای ذله کردن پدر و مادرها، ۱۳۸۷
- یوسف پیامبر، ۱۳۸۷
- ترانه مادری، ۱۳۸۸
- هوش سیاه، ۱۳۸۸
- فاصله‌ها، ۱۳۸۹

حرف‌های شنیدنی این هنرمند موفق را با هم می‌خوانیم:





نمایی از فیلم در چشم باد

نباید آدم خودش
را میان نقش‌ها
گم کند

خوب حرف زدن
هم بخش مهمی از
بازیگری است



نمایی از فیلم خاک سرد



نمایی از فیلم ۱۰۱ راه برای ذله کردن پدر و مادرها

○ از اولین روز بازیگری‌ات بگو. چه احساسی داشتی؟

● تازه می‌خواستیم به کلاس اول ابتدایی بروم. در این سن بچه‌ها از مدرسه می‌ترسند چه رسد به قرار گرفتن جلوی دوربین. آن‌هم درحالی که بیست جفت چشم از پشت صحنه تو را می‌پایند. یادم هست خیلی اضطراب داشتم و بعضی کرده بودم. اگر آقای مسعود جعفری جوزانی و همکارانشان به دادم نمی‌رسیدند و کمکم نمی‌کردند، آن روز، دفعه اول و آخرم می‌شد.

○ آقای جعفری جوزانی، کارگردان فیلم «در چشم باد» چه‌طوری شما را پیدا کرد؟

● یکی از دوستان مادرم، خانم بهاره رهنما مرا به ایشان معرفی کرده بود.

○ از شما امتحان هم گرفتند؟

● بله، باید متنی را می‌خواندم و هم‌زمان دستم را با حالت خاصی تکان می‌دادم.

○ هنوز هم اول هر فیلم باید «تست» بدهی؟

● نه، حدود پنج سال است که دیگر تست نمی‌گیرند. چون فیلم‌های قبلی را دیده‌اند.

○ هیچ‌وقت شده است که جوگیر بشوی و مدت‌ها تحت تأثیر نقشی که بازی می‌کردی بمانی؟

● سؤال خیلی خوبی کردید. موقع ایفای نقش سعی می‌کنم «حس بگیرم» و تا جایی که می‌توانم خودم را به جای شخصیت مورد نظر کارگردان فرض کنم تا طبیعی بازی کنم و برای بیننده‌ها باورپذیر باشم. اما بعد از فیلم با همان جدیت تلاش می‌کنم «جنبه» داشته باشم و از قالب شخصیت‌های فیلم‌ها بیرون بیایم و خودم باشم. نباید آدم خودش را میان نقش‌ها گم کند.

○ تا حالا پیش آمده برای دوستانت در مدرسه یا بچه‌های فامیل نقش بازی کنی و آن‌ها را «سرکار» بگذاری؟

● نه، واقعاً سعی می‌کنم موقعی که جلوی دوربین نیستم، خودم باشم. اما گاهی کار برعکس می‌شود. مثلاً وقتی در مدرسه موقع ورزش زمین می‌خورم، بچه‌ها دورم جمع می‌شوند و می‌گویند: پاشو، برای ما فیلم بازی نکن! هرچه می‌گویم، بابا دستم درد گرفته، باورشان نمی‌شود. انگار هنر پیشه‌ها حق ندارند زمین بخورند!

○ کمی از سختی‌های کار بگو؟

● بازیگری هم مثل هر کار دیگری سختی‌های خاص خودش را دارد.

○ چند تا مثال می‌زنی؟

● موقعی که در فیلم حضرت یوسف (ع)، نقش بنیامین را بازی می‌کردم، هر دفعه، حدود یک ساعت ونیم طول می‌کشید تا موهایم را فر کنند. گاهی موقع گریم آن‌قدر خسته می‌شدم که خوابم می‌برد. بعضی وقت‌ها وسیله داغ مخصوص فر کردن مو، پوست سرم را می‌سوزاند و از خواب می‌پریدم.

چند ساعت بعد هم باید در فیلم دیگری بازی می‌کردم. آن‌هم با موهای صاف! درد سر دیگر بازیگری، دوری از خانواده است. یادم هست فیلم «در چشم باد» سه‌ونیم سال طول کشید. در این مدت پدر و مادرم نوبتی پیشم می‌ماندند تا احساس دل‌تنگی نکنم. از همین‌جا، دست‌شان را می‌بوسم و امیدوارم روزی بتوانم گوشه‌ای از آن همه زحمت را جبران کنم.

○ با این حساب، اگر کسی برای بازیگر شدن با شما مشورت کند، چه می‌گویید؟

● خیلی جدی توصیه می‌کنم که سراغ بازیگری نروند. چون واقعاً دردسرهای زیادی دارد. غیر از مشکلاتی که گفتم، از درس و مدرسه عقب می‌افتند و مجبور می‌شوند با شب‌بیداری خودشان را به بقیه برسانند و شرایط سخت را تحمل کنند.

○ چه‌چیز شرایطی؟

● مثلاً در فیلم «خاک سرد» که درباره



گاهی دلت می‌خواهد، شوخی کنی، بستنی بخوری، بپری! اما به خودت می‌گویی جلوی دیگران خوبیت ندارد! وقتی دلم برای خودم تنگ می‌شود، عینک دودی می‌زنم و کلاه به سر می‌گذارم تا شناخته نشوم و راحت باشم.

○ از آخرین کارهایت بگو.

● آخرین کاری که تمام کرده‌ام یک فیلم طنز به نام «کلانتری غیر انتفاعی» است که در آن تعدادی از پیرمردهای محله مثل کارآگاه‌های خصوصی برای خودشان یک کلانتری راه انداخته‌اند و ماجراهای جالبی در آن اتفاق می‌افتد.

○ کار ناتمام هم داری؟

● الان مشغول بازی در یک مجموعه پنجاه قسمتی به نام «مزرعه بی‌بی‌گندم» به کارگردانی آقای امین امانی هستم. در هر قسمت میهمانان جدیدی از راه می‌رسند و اتفاقات تازه‌ای می‌افتد.

○ به آن‌هایی که دوست دارند مثل شما بازیگر شوند، چه توصیه‌ای داری؟

● بازیگری مثل سکه دو رو دارد، یک طرفش خط‌خطی و پر از سختی است. طرف دیگرش شادی و خوش‌حالی از این که می‌توانی احساسات خوبی در مردم به‌وجود بیاوری؛ بنابراین باید در این راه خیلی صبور باشی و سعی کنی معلومات و آگاهی خودشان را هر قدر می‌توانی، بالا ببری.

○ چه قدر خوب حرف می‌زنی!

● روزهای اول مشکل داشتم. مدتی در یک کلاس «فن بیان» شرکت کردم و همیشه تلاش می‌کنم خوب و مؤثر حرف بزنم. چون خوب حرف زدن هم بخش مهمی از بازیگری است.

○ از این که در این گفت‌وگو شرکت کردی، ممنونیم.

● من هم از شما همکاران خوب رشد نوجوان ممنونم که به من فرصت دادید کمی با دوستان نوجوانم درد دل کنم.

○ سینما را بیشتر دوست داری یا تلویزیون را؟

● من سینما را ترجیح می‌دهم. به نظر من نسبت سینما و تلویزیون مثل کتاب و روزنامه است. در سینما روی جنبه‌های هنری و فنی کار دقت بیشتری می‌شود و شتاب‌زدگی کمتری در کارهای سینمایی دیده می‌شود.

○ برای بازیگری، آموزش هم دیده‌ای؟

● آموزش‌های من بیشتر سر صحنه فیلم‌ها بوده است. نکاتی را که حین کار از کارگردان‌ها و فیلم‌بردارهای خوب کشورمان یاد گرفته‌ام، گاهی آن‌قدر جالب و مفید بودند که فکر نمی‌کنم نظیرش را در کتاب‌ها پیدا کنم.

○ روزی چند تا فیلم می‌بینی؟

● به‌طور متوسط روزی سه تا فیلم می‌بینم. البته می‌دانم که زیاده‌روی می‌کنم. اما احساس می‌کنم هر کدام چیز جالبی دارند که می‌توانند در ادامه برایم مفید باشند.

○ گفتی که بازیگری در دسرهای زیادی دارد. اما در عوض مشهور می‌شوی.

در دسرهای شهرتش نمی‌ارزد؟
● شهرت، آن قدرها هم مهم نیست. اگر چه گاهی مردم شما را تحویل می‌گیرند. اما از طرفی هیچ‌وقت در خیابان و مکان‌های عمومی راحت نیستی.

زلزله بوم بود، در گرمای تابستان باید نشان می‌دادیم که فصل زمستان است. در آن گرمای طاقت‌فرسا باید لباس‌های ضخیم می‌پوشیدیم. آن هم نه یکی دو روز. سه ماه تمام!

○ بازی کدام یک از هنرپیشه‌های ایرانی را بیشتر می‌پسندی؟

● از بین هنرمندان جوان، کارهای آقای امین حیایی را خیلی دوست دارم. خیلی خوب بازی می‌کند. از پیش‌کسوت‌ها هم می‌توانم آقایان عزت‌الله انتظامی، محمدعلی کشاورز، جمشید مشایخی، پرویز پرستویی و زنده‌یاد خسرو شکیبایی را نام ببرم.

سعی می‌کنم موقعی که جلوی دوربین نیستم، خودم باشم



نمایی از فیلم فاصله‌ها

ساخت نقاب



سپیده فتحی
عکس: علی خوش جام

۳. کاغذها را روی بادکنکی که از قبل آماده کرده‌اید، بچسبانید به طوری که دور تا دور بادکنک را بپوشاند.

۴. پس از این که چندین لایه از تکه کاغذها را روی بادکنک چسبانید، برای برجستگی‌های صورت مثل بینی، ابروها و لب‌ها مقداری خمیر کاغذ را روی این قسمت‌ها بگذارید تا شکل برجستگی‌های



صورت ایجاد شود.

۵. برای ساخت خمیر کاغذ، مقداری از مخلوط تکه کاغذها و آب و چسب را آن قدر با دست ورز دهید که خمیری شود. سپس آب اضافی آن را خارج کنید تا خمیرتان از روی سطح بادکنک سر نخورد.

۶. پس از این که برجستگی‌های نقاب را به وجود آوردید، چند لایه‌ی دیگر از تکه

آیا تا به حال در یک نمایش شرکت داشته‌ای، دلت می‌خواهد یک نقاب برای خودت یا نمایشی که قرار است با دوستانت در مراسم مدرسه اجرا شود، بسازی؟ شاید فکر کنی ساختن این چیزها کار سختی است و به دردسرش نمی‌ارزد! اما اگر حوصله کنی، می‌بینی این کار آن قدر آسان است که تو هم می‌توانی به راحتی و با وسایل بسیار ساده، چند تا از آن‌ها را بسازی.



مواد لازم:

- روزنامه یا کاغذ باطله
- سریش یا چسب چوب
- بادکنک
- ظرف آب
- گواش یا آبرنگ
- قیچی
- مقداری مقوای رنگی

۱. ابتدا روزنامه یا کاغذهای باطله را به تکه‌های تقریباً دو در پنج سانتی‌متری یا کوچک‌تر ببرید.

۲. حدود یک لیتر آب را با یک قاشق غذاخوری چسب چوب یا سریش مخلوط کنید (دقت کنید که خوب در آب حل شوند تا روی سطح نقاب برجستگی به وجود نیاورند) و روی تکه‌های کاغذ بریزید.



کاغذهای سفید روی برجستگی‌ها بچسبانید تا برآمدگی‌های صورت با سایر جاهای آن هماهنگ شوند و صاف و یک‌دست به نظر برسند. این کار کمک می‌کند زمینه برای رنگ‌آمیزی آماده شود.

۸. برای رنگ‌آمیزی روی ماسک از گواش یا آبرنگ استفاده کنید.

۹. با کمی خلاقیت می‌توانید از نیمه دیگر نقاب، برای ساختن نقاب موجودات تخیلی استفاده کنید. با چسباندن مقوا برای گوش‌ها و ... می‌توان صورتک‌های حیوانات را به زیبایی ساخت.

می‌توانی از کارهایت عکس بگیری و به آدرس الکترونیکی مجله یا مرکز بررسی آثار بفرستی.





اشاره

این نمایش نامه را از مجموعه «نمایش نامه های مدرسه» (چاپ اول ۱۳۸۹) نوشته ی مسلم قاسمی انتخاب کرده ایم. انتشارات مدرسه اعلام کرده است که با همکاری نمایش نامه نویسان خوب کشورمان سی جلد از این نمایش نامه های قابل اجرا در مدارس را منتشر خواهد کرد. برای تهیه این مجموعه می توانید با شماره ۰۳۲۴-۸۸۸۰۰۲۱ تماس بگیرید.

طراحی صحنه

ابتدا باید تصویر یک مسجد را که مناره هم داشته باشد، روی یک کارتن یا فیبر به ابعاد حدود دو در دو متر نقاشی کنید. بعد از نصب این تصویر در یک طرف صحنه، چهارپایه ای را پشت مناره قرار دهید. طوری که هر گاه بالای آن می ایستید، بیننده ها خیال کنند بالای مناره رفته اید. سپس به همین ترتیب تصویر یک دکان قدیمی با در چوبی و یک قفل بزرگ آماده کنید و در سوی دیگر صحنه قرار دهید. غیر از این ها به بیل و کلنگ، یک تیرو کمان چوبی و یک قوطی - به جای گنج - نیاز خواهید داشت. برای ساخت نقاب شخصیت های نمایش هم می توانید به بخش «ساخت نقاب» در صفحه هفت مراجعه کنید.

شخصیت ها

روزی روزگاری مرد درویشی در این دنیا زندگی می کرد که از مال دنیا غیر لباسی کهنه هیچ نداشت و بیشتر شب ها دیروقت به خانه می رفت تا چشمش به چشم زن و فرزندان گرسنه و رنگ پریده اش نیفتد و از آن ها خجالت نکشد. یک شب که از شرمندگی خوابش نمی برد سر به سجده نهاد و ساعت ها دعا کرد تا خداوند او را از فقر و فلاکت نجات دهد.

درویش: خدایا دیگر روی دیدن زن و فرزند را ندارم. هر صبح به دنبال روزی از خانه بیرون می روم و شب با کوله باری از غم و دست های خالی نزدشان برمی گردم. خدایا می دانم که در

- **درویش** (مرد فقیری با لباس کهنه و موهای ژولیده)
- **گوینده** (کسی که بخش هایی از داستان را با صدایی رسا و شمرده می خواند. بهتر است گوشه ای از صحنه بایستد و کلاه و جلیقه ای به سبک قدیم بپوشد.)
- **هاتف** (فرشته ای که از غیب پیام می دهد.)
- **کاتب** (کسی که در قدیم برای مردم بی سواد نامه می نوشت یا از روی کتاب ها رونویسی می کرد. بهتر است اطرافش پر از کاغذ و کتاب کهنه باشد.)
- **سلطان** (با شنل و تاجی بر سر که روی تخت نشسته و خدمتکاری با یک بادبزنی کباب پزی او را باد می زند!)
- **وزیر** (چاق با شکم گنده که کلاه بلندی دارد و مهره های درشتی به گردن آویخته است.)

این کار حکمتی هست. اما من دیگر طاقت ندارم. یا گره از کارم بگشای، یا همین امشب جانم بستان و بیش از این شرمندۀ خانوادهم مکن.

گوینده: مرد بی‌نوا با چشمی گریان و دلی پردرد به خواب رفت و در عالم رویا، صدایی از غیب به گوشش رسید.

هاتف: ای درویش بی‌نوا! از یاد خدا غافل مشو و بدان که روزی هیچ‌کس بی‌حساب و کتاب نیست. خوب گوش کن. در گوشۀ دکان کاتبی که همسایۀ توست، اوراق بسیاری انباشته شده. در میان آن اوراق ورق‌پاره‌ای است که شکل منارۀ مسجدی بر آن نقش بسته. سحرگاه به دکان او برو و هرطور شده آن ورق‌پاره را پیدا کن و به خانه بیاور. بعد در گوشه‌ای خلوت آن را بخوان و نوشته‌هایش را موبه‌مو عمل کن.

گوینده: درویش صبح زود بعد از نماز، با یاد خدا از خانه بیرون زد. وقتی رسید دید دکان بسته است. با خود گفت دکان کاتب، نانوائی و بیمارستان نیست که صبح زود باز باشد. چون روی بازگشت به خانه را نداشت همان‌جا به دیوار تکیه داد تا خورشید بدمد. **درویش:** خدایا از پیام هاتف چنان شادمانم که عقل از من گریخته و زمان را گم کرده‌ام. ندای تو حق است. همین‌جا می‌مانم تا فرمانت را به جای آورم.

[در همین حین سروکله‌ی کاتب پیدا می‌شود و قفل دکان را باز می‌کند. همین که داخل می‌شود، درویش هم به دنبالش وارد دکان می‌شود. کاتب که حسابی جا خورده و کمی ترسیده، مرتب تکرار می‌کند: پناه بر خدا، پناه بر خدا...]

درویش [در حالی که به ورق‌ها خیره شده]: سلام علیکم.

کاتب: علیک السلام برادر! صبح شما به خیر باد!

درویش: صبح همۀ کسانی که برای کسب حلال از خانه بیرون زده‌اند به خیر و نیکی!

کاتب: حتماً کار مهمی داری که صبح به این زودی آمده‌ای!

درویش [در حالی که دست‌پاچه شده و نمی‌داند چه بگوید]: ب ب بعله، آ آ

آمده‌ام عریضه‌ای برابم بنویسید.

کاتب: عریضه برای چه کسی؟

درویش: برای کسی که مأمورم کرده به این‌جا بیایم.

کاتب: پس مأموری!

درویش: آری.

کاتب: بسیار خوب، من هم کاری فوری دارم. کمی منتظر باش

الان برمی‌گردم. اگر کسی آمد بگو زود می‌آیم.

[بعد از رفتن کاتب، درویش کاغذها را زیر و رو می‌کند و

ناگهان چشمش به برگه‌ای می‌افتد که شکل یک مناره روی

آن نقاشی شده است.]

درویش [با صدای بلند]: نکند همان ورق کهنه باشد. هان! این

هم شکل مناره. خودش است. یافتم!

[درویش نگاهی به اطراف می‌اندازد و ورقه را زیر شالی

که به کمر بسته مخفی می‌کند. وقتی می‌خواهد از دکان خارج

شود، کاتب سر می‌رسد.]

کاتب: کجا با این عجله؟

درویش: کار مهمی پیش آمده باید زود به خانه بروم. دوباره

برمی‌گردم.





کاتب: پس عریضه چه می‌شود؟
درویش: شاید وقتی دیگر! الان باید بروم.

[درویش با عجله خود را به خانه می‌رساند و در حالی که نفس نفس می‌زند، ورقه را با صدای بلند می‌خواند: «بیرون از شهر گنجی مدفون است. تیروکمانی بردار و به مسجدی که در بیرون شهر قرار دارد برو. بالای مناره مسجد تیر را رو به قبله رها کن. هر جا که افتاد، همان‌جا محل گنج است. آن را بردار و به تنگدستی‌ات پایان بده.»]

گوینده: درویش به سوی مسجد شتافت. با زحمت از مناره بالا رفت و تیر به سوی قبله انداخت. سپس پایین آمد و با بیل و کلنگ شروع به کندن محل فرود آمدن تیر نمود. تا غروب تلاش کرد اما اثری از گنج ندید.

درویش [رو به آسمان]: خدایا حتماً کمان را به اندازه کافی نکشیده‌ام. فردا دوباره می‌آیم و به یاد تو تیر را محکم‌تر می‌اندازم.

گوینده: درویش خسته اما امیدوار به خانه برگشت. تا صبح خوابش نرفت. صبح روز بعد دوباره بعد از صدای خروس و خواندن نماز صبح، دوباره به مسجد رفت و این بار کمان را محکم‌تر کشید. سپس جای تیر را کند و کند اما گنجی جز رنج نصیبش نشد. با این حال ناامید نشد. می‌دانست که رازی در پیام هاتف هست که باید آشکار شود.

درویش یک ماه تمام هر روز می‌آمد و از بالای مناره تیر می‌انداخت. تا این که پیچ‌پی در شهر افتاد که فلانی

گنج‌نامه‌ای دارد و هر روز زمین را می‌کند.
[چند نفر از دانش‌آموزان نقش مردم را بازی می‌کنند و در گوش یکدیگر با صدای بلند پیچ می‌کنند.]

درویش: بهتر است تا سربازان سلطان به سراغم نیامده‌اند، خودم به قصر بروم و با زبان خوش این گنج‌نامه را به او پیش کش کنم!

[وقتی درویش بلند می‌شود تا به قصر سلطان برود، پرده نمایش بسته می‌شود تا صحنه قصر آماده گردد. با کنار رفتن مجدد پرده، سلطان را می‌بینیم که با وزیر درباره مرد درویش حرف می‌زنند... در این حین نگهبان در گوش وزیر چیزی می‌گوید.]

وزیر: بگویند داخل شود.
[درویش با ورق‌پاره‌هایی در دست وارد می‌شود. سلطان و وزیر نگاهی به یکدیگر می‌کنند و با تعجب به درویش خیره می‌شوند.]

درویش [تعظیم می‌کند]: سلطان بزرگ به سلامت باشد، مدتی است گنج‌نامه‌ای یافته‌ام و طبق دستوری که در آن بوده همه جا را کنده‌ام. دیگر نه دست و پا و کمری برایم مانده نه امیدی...

سلطان: خوب، پس آن صاحب گنج‌نامه معروف تویی؟
وزیر: به گمانم خودش است. [رو به درویش] تو باید همان مردی باشی که مدتی است از بالای مناره تیر می‌اندازد و زمین‌ها را شخم می‌زند. هان؟

درویش: جناب وزیر، من مردی تهی‌دستم. تلاشم برای لقمه‌نانی بود تا زن و فرزندانم را سیر کنم. اما حالا...

سلطان [رو به وزیر]: گنج‌نامه را بدهید ببینیم.

(وزیر گنج‌نامه را از درویش می‌گیرد و به سلطان می‌دهد.

سلطان نگاه عمیقی به آن می‌کند و رو به وزیر می‌گوید: باید گنج‌نامه معتبری باشد.

وزیر [ورقه را از سلطان می‌گیرد با دقت نگاه می‌کند]: بله اصل است.

سلطان: وزیر! این گنج‌نامه را بده عتیقه‌شناسان درباره بررسی کنند. چند تیرانداز ماهر هم آماده کن تا از فردا دست‌به‌کار شوند. و اما تو درویش، در عوض این گنج‌نامه از من چه می‌خواهی؟

درویش: این گنج‌نامه مرا بی‌چاره کرده است. پاداش من همین بس است که از فردا بیهوده مجبور به کندن زمین نیستم!

سلطان: بسیار خوب، وقتی گنج را یافتم، تو را هم به نوایی خواهم رساند.

گوینده: سلطان شش ماه تمام تیر انداخت و سربازانش زمین‌های اطراف مسجد را حسابی شخم زدند. تا این که خسته شد و درویش را به حضور طلبید.

سلطان [در حالی که ورقه را به طرف درویش پرت می‌کند]: بردار



این گنج‌نامه

مسخره‌ات را.

شش ماه تمام من

و سربازانم را اسیر

این ورق پاره کرده‌ای!

برو. اگر گنجی هست مال

خودت.

گوینده: درویش دل‌شکسته و

نالان به سوی خانه راه افتاد.

درویش [در سجده]: خدایا من که

پیامبر نیستم تا در برابر این همه

سرزنش و سختی طاقت بیاورم. دیگر

تحمل اشک‌ها و کنایه‌های زنم را ندارم.

می‌دانم که یک جای کارم ایراد داشته. اما

این را به پای نافرمانی‌ام نگذار...

گوینده: درویش آن‌قدر بر سجاده اشک

ریخت که به خواب رفت و دوباره هاتف را در

خواب دید.

هاتف: حضرت حق به تو امر کرد تیری در کمان بگذار

و رها کن. نگفت که آن را محکم بکش. از محکم کشیدن

کمان دست بردار. تیر را فقط در کمان بگذار و رها کن، خودمان

می‌دانیم تیر را کجا بیندازیم.

گوینده: درویش آن‌چه به او ندا رسیده بود انجام داد. دوباره به مسجد

رفت. تیر بر چله کمان گذاشت و رها کرد. تیر به پای مناره افتاد. درویش

آن‌جا را کند و به گنج رسید.

درویش [نشسته بر سر گنج]: خدایا گنجی بالاتر از جواهرات به من عطا کردی.

گنج توکل، گنج صبر و تحمل. خدایا من به قدرِ نیازم از این گنج برمی‌دارم و

باقی را در راه تو با خلق تو قسمت می‌کنم. گنج خوش‌بختی در کنار ماست

و ما همواره در سربازی دور و ناپیدا به دنبالش می‌گردیم...

گوینده [با اشاره به درویش]: بله عزیزان، درویش هر لحظه برای رسیدن

به خوش‌بختی از مسجد دورتر و دورتر می‌شد، غافل از آن که سعادت

کنار او در پای مناره بوده و او از آن بی‌خبر بوده است. چه انسان‌های

بسیاری که سال‌ها به دنبال ثروت می‌دوند، غافل از آن که سعادت

و عزت در چند قدمی‌شان بوده و آن را نمی‌دیدند.

لحظه‌های شاعرانه

به کوشش: غلامرضا بکتاش

ماه روی صندلی

شب گذشته است از
سفرها و شام‌ها
ماه راه می‌رود
روی پشت بام‌ها

گاه گام می‌نهد
روی خط زرده‌ها
گاه غرق می‌شود
توی چین پرده‌ها

سر درون دودکش
می‌برد به اشتباه
مثل بچه‌های تُخس
نصف صورتش سیاه

بابرهنه می‌دود
در میان خواب‌ها
گاه نیز شیرجه
توی جوی آب‌ها

عاقبت در آسمان
می‌رود به آن عقب
خسته چرت می‌زند
روی صندلی شب

دوستان نوجوانم، خوب می‌دانید که هر شعری با کلمه‌ای آغاز می‌شود و پشت هر کلمه‌ای حتماً هدفی و تصویری است. شاعر است که تصمیم می‌گیرد چگونه کلمات را در ساختمان شعر به کار ببرد و نوع کلمات و چینش آن‌هاست که شعر را زیبا می‌کند. شعری که از کلمات زیاد ساخته شده ولی از عنصر خیال بی‌بهره است، نمی‌تواند موفق باشد.

شاعر کسی است که خیالات خود را با کنار هم چیدن کلمات به مخاطبش نشان می‌دهد. ما از خواندن شعرهای خیال‌انگیز لذت می‌بریم، به شرط این که تکراری نباشند. خیالات شاعرانه وقتی زیبا هستند و مخاطب از آن لذت می‌برد که شاعر دست به کشف تازه‌ای بزند و دست مخاطب را بگیرد و به سرزمین ناشناخته‌ی خیال ببرد. تکرار مضامین دیگران کمکی به شما نخواهد کرد. در صدد باشید که همواره سراغ فکرهای نو و ایده‌های تازه بروید تا همیشه سرزمین‌های تازه‌ای در شعر کشف کنید.

قاب غروب

می‌روم به سوی پنجره
پرده را کنار می‌زنم
چارتا درخت پیر
توی کوچه ایستاده‌اند
راه را نگاه می‌کنند
روی شاخه‌های شان
چند تا کلاغ
با صدای قارقار
شهر را سیاه می‌کنند
پیرمرد زخمی غروب
خسته و عصازنان
توی کوچه راه می‌رود
کوچه با عبور او
در شب سیاه می‌رود
«کم کنار پنجره بمان
شب شده بیا غذا بخور بخواب»
این صدای مادر من است
مادری که مثل آسمان
سینه‌اش پر از ستاره‌های روشن است.

جواد محقق

برف پاروکردخ

در دلم غم آمد
مثل برفی بارید
و دلم غمگین شد
چشمم اما خندید
چون که فکری چون گل
زد شکوفه در من
نقشه‌ای را چیدم:
«برف پارو کردن»
زود رفتم بیرون
پارویی آوردم
صبح تا شب آن روز
برف پارو کردم

شب که شد در جیبم
هشتصد تومان بود
دست‌هایم آن شب
پر ز بوی نان بود

جعفر ابراهیمی

در شب سیاه

شب چه بی‌صداست
پشت ابرها، ستارگان به خواب رفته‌اند
باد زوزه می‌کشد
شهر خلوت است و خانه‌ها
توی کوچه‌های آن به خواب رفته‌اند
ابرهای تیره بسته‌اند
راه ماه را
برف هم چنان سفید می‌کند
لحظه‌های این شب سیاه را
در سکوت سرد شب
این شب سیاه
آه ای خدا چه می‌کنند
بچه‌های خانه‌ای که سقف آن
چکه
چکه
می‌چکد؟
بچه‌های بی‌گناه
بچه‌های بی‌پناه

بیوک ملکی

سلام بر دی

حامد محقق

اول سلام و بعد مبارک باد!

● چهارم دی ماه هر سال مسیحیان سراسر جهان سالروز تولد حضرت عیسی، علیه السلام را جشن می گیرند. فکر می کنید پیشینه‌ی این جشن به چه زمانی برمی گردد؟ لابد می گوید خوب معلوم است، از زمان حضرت مسیح (ع) اما پیشینه‌ی این جشن به چهار هزار سال قبل برمی گردد. از دو هزار سال پیش از تولد حضرت عیسی، مردم آغاز زمستان را در گوشه و کنار دنیا جشن می گرفتند، در قرن چهارم میلادی، مقامات کلیسا تصمیم گرفتند روز تولد حضرت عیسی (ع) را جشن بگیرند.

● بیست و دوم دی ماه سالروز ولادت امام موسی کاظم، علیه السلام است. ایشان در روستایی بین مکه و مدینه به نام «ابواء» به دنیا آمد و در ۲۱ سالگی به امامت رسید. از القاب امام کاظم (ع) «باب الحوائج» است، یعنی اگر کسی خواهش‌ای از خداوند داشته باشد، با توسل به این امام به خواسته خود خواهد رسید انشاءالله. حال که به فصل امتحانات نزدیک شده‌اید، بهتر است بدانید امام کاظم (ع) کمک به ناتوانان و ضعیفان را بهترین صدقه می داند. شما می توانید با یاری رساندن به دوستانی که در بعضی از درس‌ها ضعیف هستند، به گفته‌ی امام هفتم عمل کنید.

۲۶ دی، روز فرار آخرین شاه ایران

در مورد فرار شاه از ایران چیزهای زیادی شنیده‌اید، مثلاً جمله معروف شاه که در فرودگاه به خبرنگاران گفت: «کمی خسته‌ام و برای استراحت می‌روم!»

چیزهای زیادی هم دیده‌اید! من به یاد فرار شاه که می‌افتم تصویر مردی به ذهنم می‌آید که روزنامه‌ای را که رویش نوشته شده بود «شاه رفت» را مثل کلاه به سر گذاشته بود و فریاد می‌زد: شاه با فرحش در رفت!

اما وقتی برای نوشتن این مطلب به این طرف و آن طرف سرک می‌کشیدم و این‌جا و آن‌جا را می‌گشتم به چیزی برخوردیم که برایم جالب بود.

بعد از فرار شاه امام خمینی (ره) برای مردم ایران پیامی می‌فرستد و در آن اعلام می‌کند: «فرار محمدرضا پهلوی را که طلیعه پیروزی ملت و سرلوحه سعادت و دست یافتن به آزادی و استقلال است به شما ملت فداکار تبریک عرض می‌کنم...»

● اعراب، اشخاص را بیشتر به نام کنیه یا لقب فرد می‌خوانند. کنیه را معمولاً از اسم پدر، مادر یا فرزند شخص انتخاب می‌کنند. نام مبارک متولد هیجدهم این ماه «محمد» است و کنیه‌اش «ابوجعفر» معروف‌ترین لقبش «باقر» است که پیامبر، صلی‌الله‌وعلیه‌وآله بر وی داده‌اند. روایت است حضرت محمد (ص) به یکی از اصحاب خود به نام «جابر بن عبدالله انصاری» فرمودند: «ای جابر، امید است که تو در دنیا بمانی تا فرزندی از اولاد حسین را ملاقات کنی. نام او محمد است و علوم دین را موشکافی می‌کند. پس هرگاه او را دیدی، سلام مرا به او برسان.»

● امیر کبیر، پسر یک آشپز بود، که به خاطر لیاقت و کاردانی‌اش، تا مقام وزارت ناصرالدین‌شاه قاجار پیش رفت و یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های تاریخ کشورمان است. اطرافیان ناصرالدین‌شاه که با وجود امیر کبیر منافع خود را در خطر می‌دیدند، کاری کردند که شاه فرمان قتل او را صادر کند. به این ترتیب روز بیستم دی‌ماه ۱۳۲۰ قمری او را در حمام فین کاشان به قتل رساندند و در کاشان به خاک سپرده شد. تا این که بعدها با تلاش همسرش که خواهر شاه بود پیکر او را به کربلا انتقال دادند و در جوار امام حسین (ع) آرام گرفت.

Jokes to Think

1.Q: Whats worse than finding a grub in your apple?

A: Finding half a grub!

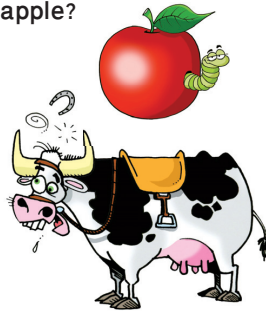
2. There are two cows in a field.

The first cow says to the second:

are you worried about mad Cow disease?

The second cow says:

No, of course not because I am a horse!



Dolphin

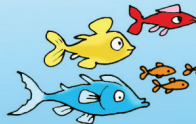
Fishes



Turtle



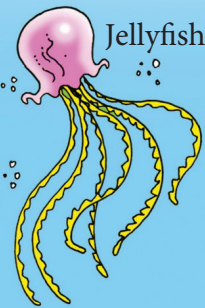
Sea Horse



Seal

Shell

Amphibia



Jellyfish

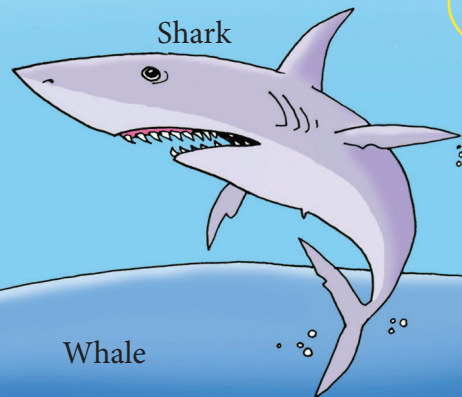


Catfish

Gills



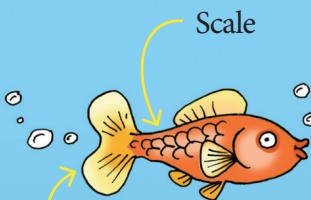
Eel



Shark



Frog



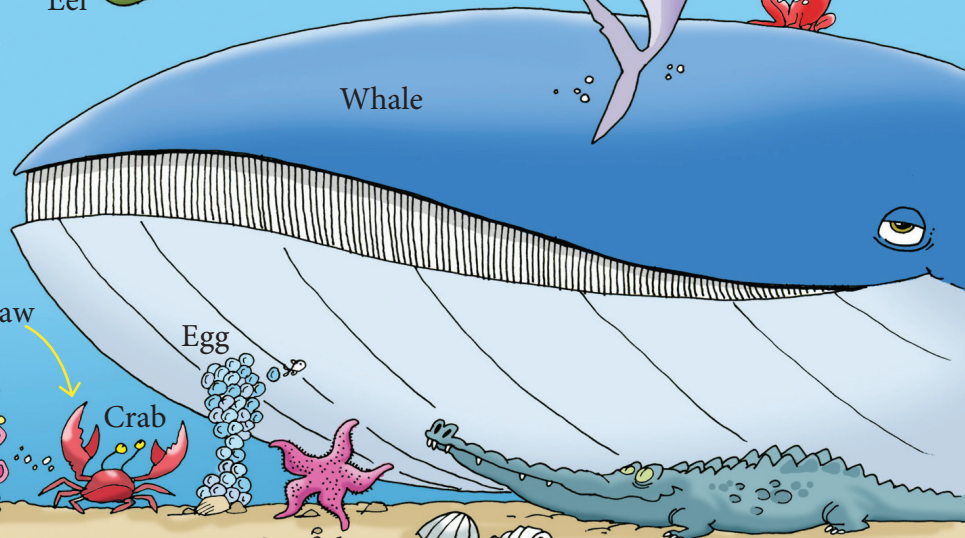
Goldfish

Scale

Fin



Shrimp



Whale

Claw

Egg

Crab

Starfish

Oyster

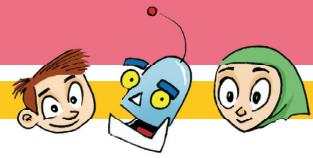
Crocodile

m	n	h	z	f	o	t	h	s	l
i	b	a	n	n	o	y	h	o	s
j	o	q	p	o	i	l	l	i	n
o	y	e	m	p	l	o	y	l	e
y	y	t	t	o	i	l	e	t	e
j	o	i	n	t	g	g	j	f	n
p	d	v	a	o	e	r	j	y	j
b	o	i	l	p	o	i	n	t	o
w	x	c	o	n	v	o	y	h	y
p	k	j	o	i	n	u	x	x	w

Find the hidden words.

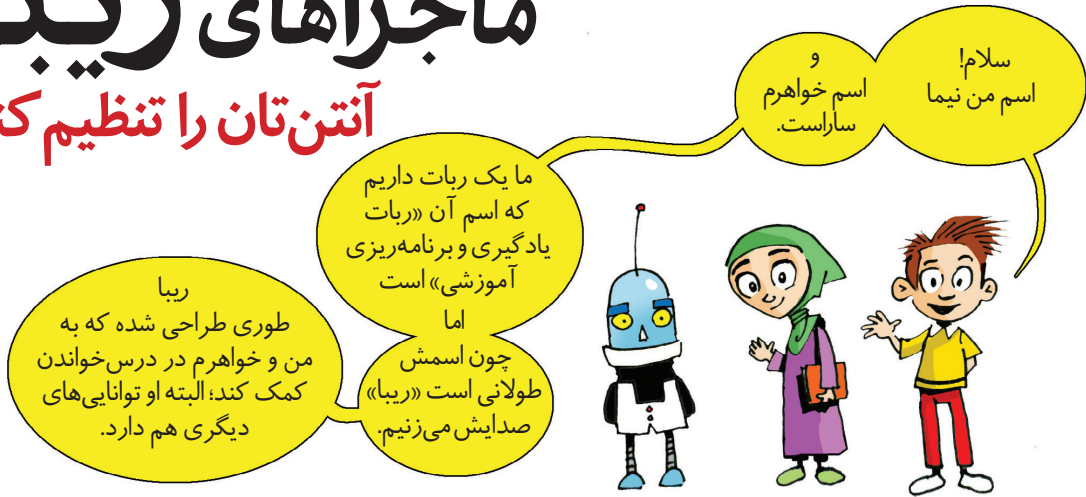
The pronunciation of oy, oi are the same.

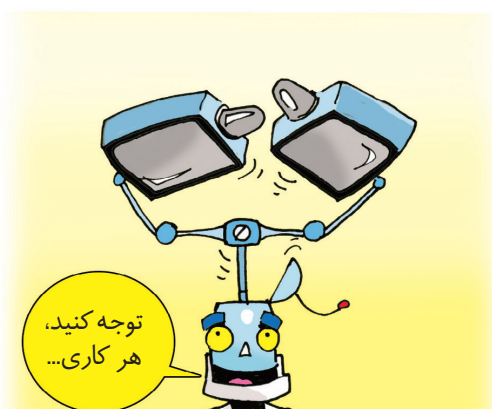
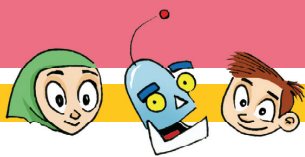
boy - joy - oil - soil - boil - join - enjoy - point -
joint - annoy - convoy - employ - toilet

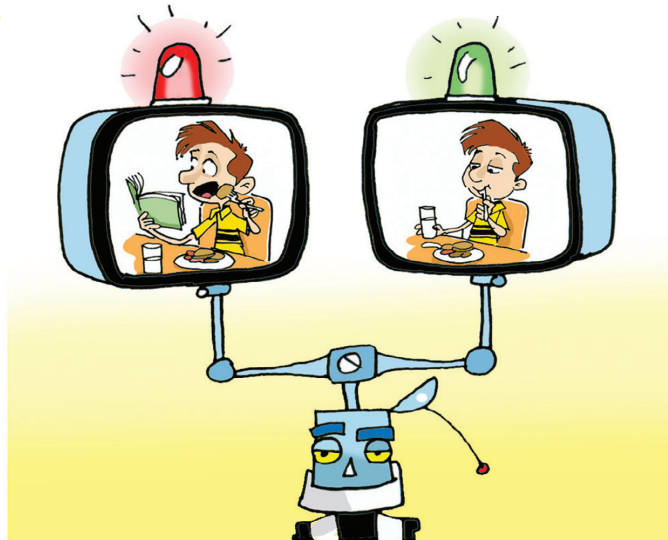
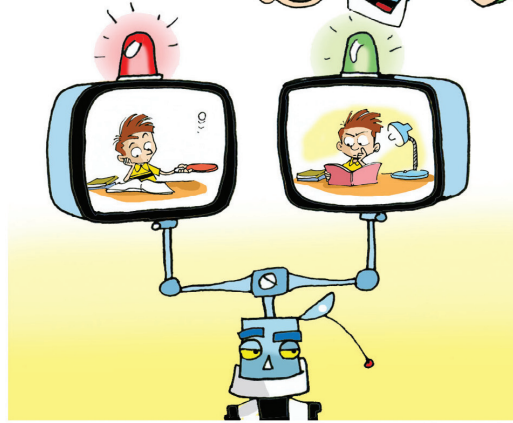
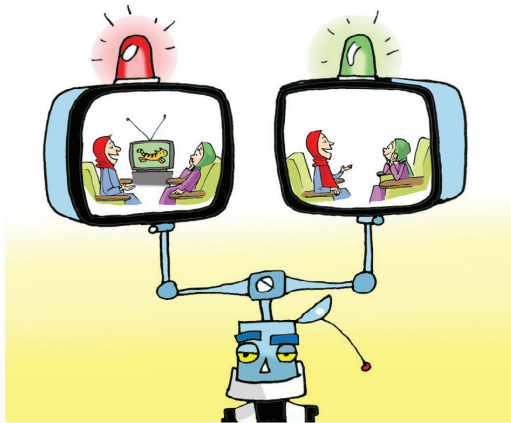
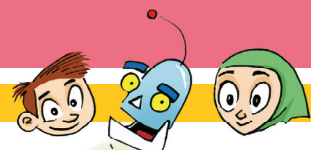


ماجرای رِیبا

آنتن‌تان را تنظیم کنید







برای آن که آنتن‌تان
تنظیم باشد این نکته‌ها را بخوانید.

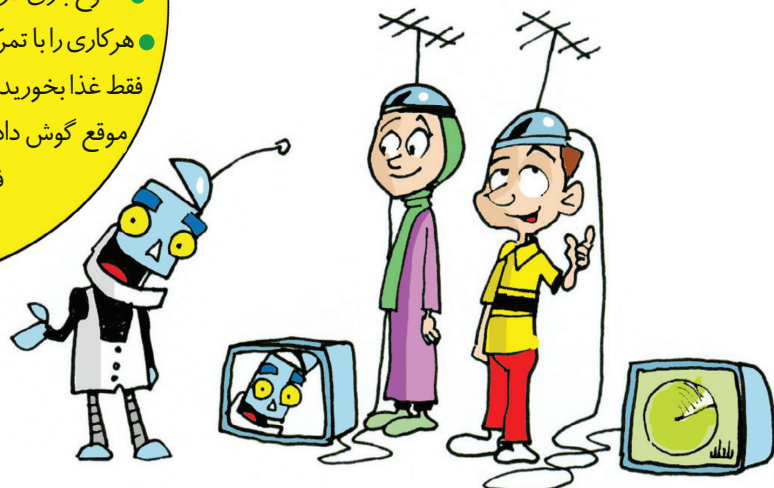
دستورالعمل تنظیم آنتن!

- نظم و دقت، مایه آرامش در زندگی است
- شلوغ بازی در نیاورید و چند کار را با هم انجام ندهید.
- هرکاری را با تمرکز و حوصله انجام دهید، موقع غذا خوردن فقط غذا بخورید، موقع درس خواندن فقط درس بخوانید
- موقع گوش دادن فقط گوش بدهید، موقع بازی کردن فقط بازی کنید و موقع...

● بعضی وقت‌ها
آنتن‌تان را کنترل کنید؛ ممکن
است تنظیم آن
به هم خورده باشد!

می‌شود این کلاه
را چند روز به
من قرض بدهی؛

می‌خواهم
آنتن‌ام را
تنظیم کنم!



زیر ذره بین

دوست خوبم، زهرا جعفری
فرد از قائم شهر

وقتی یک شاعر به سراغ موضوعی می‌رود که قبلاً شاعران دیگری درباره‌اش شعر گفته‌اند، کارش دوباره بر سفت می‌شود؛ برای این‌که احتمالاً بقیه قبل از او خیلی از حرف‌ها را گفته‌اند و ممکن است چیزی که او می‌نویسد، تکراری باشد.

یک شاعر موفق کسی است که به سراغ موضوع‌های تازه برای سرودن می‌رود یا از زاویه‌ای تازه به موضوع‌های تکراری نگاه می‌کند. مثلاً سفارده در شعر تو هیچ‌کدام از این دو اتفاق نیفتاده بود، بنابراین باید چشم‌ها، گوش‌ها و حواس دیگری را تیزتر و حساس‌تر کنی تا بتوانی حرف‌ها، حس‌ها و تصویرهای تازه‌تری را شکار کنی.

شکل نوشتن شعرت شبیه قالب‌های کلاسیک و به طور خاص «غزل» بود؛ اما موفق به رعایت قواعد این قالب در همه بیت‌ها نشده‌ای. پیشنهاد می‌کنم برای تسلط بیشتر بر قواعد پایه‌ای و ریزه‌کاری قالب‌های کلاسیک، مطالعه‌ات را روی شعرهای سروده شده در این زمینه بیشتر کنی. منتظر تیر به‌های تازه تو هستیم.

دوست خوبم، کیانامحسینی
از تهران

داستان «اگر بود دیگر فکر کنم» را خواندم. خیلی خوب است که با پشت‌کار موفق شده‌ای داستانی به این بلندی بنویسی؛ اما همتا می‌دانی که به قاطر محدودیت صفحه‌ها امکان چاپ داستان‌های خیلی بلند در بخش «گلستان» وجود ندارد. گذشته از این نکته، داستان تو بیش از اندازه طولانی بود و خواننده‌اش را تا پایان با خود نگه نمی‌داشت. یک دلیل مهم آن فش و زوایدی است که رمق و کشش داستان را می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد که اتفاق‌ها با ریتم طبیعی‌شان پیش بروند.

یکی دیگر از نکاتی که موجب ضعف «اگر بود دیگر...» شده، بیان مستقیم و شعاری و نگاه آموزشی و نتیجه‌گیرانه‌ی نویسنده بود. در قالب‌های ادبی مثل داستان، پیام به شکل پنهان منتقل می‌شود و نویسنده درباره‌ی شفاهیت یا اتفاق حکم صادر نمی‌کند و به خواننده‌اش این فرصت را می‌دهد که از دل اتفاق‌ها و دیالوگ‌ها نتیجه لازم را بگیرد.

فیل‌گوش (کالادیوم)

علی محمد بخشوده

فیل‌گوش عضو خانواده گل‌های شیپوری و از نظر تنوع رنگ‌ها کم‌نظیر است. برگ‌های آن که شبیه گوش فیل است، از اوایل بهار تا اواخر پاییز باقی می‌مانند. این گیاه از خانواده گل شیپوری است و از آن به عنوان سبدهای آویز استفاده می‌کنند.

نیازهای گیاه

- **نور:** برای حفظ رنگ‌ها و نقوش برگ، نور کامل مورد احتیاج است ولی مواظب آفتاب ظهر و اشعه مستقیم آن باشی.
- **دما:** محیطی با دمای ۲۴ درجه سانتی‌گراد در تابستان و ۱۶ درجه در زمستان برای این گیاه مناسب است.
- **آبیاری:** گیاه را همیشه مرطوب نگاه دارید. در تابستان دو تا سه بار در هفته و در زمستان چنانچه گیاه فاقد برگ است آبیاری را متوقف کنید؛ زیرا در زمستان احتیاج به استراحت دارد.
- **رطوبت:** غبار پاشی (اسپری آب) به برگ‌های گیاه صدمه می‌زند. برای حفظ رطوبت این گلستان باید آن را نزدیک گلستان‌های دیگر نگه داشت یا کنار گیاهان دیگر کاشت.
- **تغذیه:** کالادیوم گیاهی کم توقع است. می‌توان از مواد غذایی محلول که در گل‌فروشی‌ها به فروش می‌رسد برای گیاه استفاده کرد.
- **خاک:** خاک برگ پوسیده همراه مقداری ماسه بهترین خاک مناسب برای رشد این گیاه است.
- **تمیز بودن برگ‌ها:** هر دو ماه یک بار با پارچه و اسفنج مرطوب برگ‌ها را به ملایمت تمیز نمایید. مواظب ساقه‌ی گل باشی. از مواد براق‌کننده برای سطح برگ‌ها هرگز استفاده نشود.
- **تکثیر:** در بهار با جدا کردن ساقه‌های زیرزمینی از گیاه مادر امکان‌پذیر است. هر ساقه حداقل باید دو جوانه یا چشمک داشته باشد.



گلچین

در ابتدای فصل سرد

باز هم زمستان از راه می‌رسد و ملاقه
سفیدش را غرش پاهای مان می‌کند.
زمستان می‌آید تا جهان، خود را برای تجربه
زندگی‌ای دیگر آماده سازد.
زمستان مرگ را به یارمان می‌آورد.
و این که چه کاشته‌ایم؛ در روزی که دستان
از همه‌جا کوتاه است.
زنگی برای ما
تا از فاطر نبریم
به استقبال فصل سرد می‌رویم
با دلی همواره بهاری و پی‌فزان.
نیلوفر سقایی از اندیشه

باران

صدای شرشر در گوشم پیچید.
هالا صدای باران به شکل یک
آهنگ دل‌نواز درآمده بود و
صدای آب‌های روان در دافل
ناودان در گوشم می‌پیچید. انگار
که قطره‌ها می‌فواستند از همه
سبقت بگیرند.
یکی از قطره‌ها تللی افتاد روی
یک برگ سبز روشن که کمی
گلی بود. قطره، برگ را شست
و بعد لیز خورد و افتاد توی چوی
آب.

همه‌چه زیادی از صحبت قطره‌ها
در کوچه و پس‌کوچه‌های شهر به
راه افتاده بود. هر که را از قطره‌ها
زیانی برای خود داشتند و هر کسی
صرفی می‌زد. زبان بعضی قطره‌ها
رانی فهمیدم.
پنجره اتاقم را باز کردم. باران
کم‌کم داشت بند می‌آمد و حضور
فورشید از پشت ابری در دور
مس می‌شد. ابری که حالا به
شکل یک کبوتر آسمانی درآمده
بود!

عباسی از مازندران

آسمونی

چشم‌های قاله‌چون من
مثل پش کبوتره
قشنگ و ناز و مهربون
از همه دنیا بهتره
قاله‌مو فیلی دوس دارم
فیلی زیار، یه آسمون
مامان می‌گه: قدر چنین
قاله‌فوبی رو بدون!

ریحانه خفراینی از تهران

در فراموشی

فراموش شدم
ولی هنوز کسی از بی‌کران‌ها
صدایم می‌زد
گوش تیز کردم
اما گوش‌هایم
پرده بر شنیدن کشیده بودند
شاید هم تمام این‌ها فقط یک رؤیا بود
رؤیایی که من
هر شب پازلش را در ذهن خود می‌سازم!
مهران توتی
از همدان



چراغ مطالعه



بازرهای حیوانات

● کته، مشرهای ریز است که می توانند یک سال تمام بدون غذا زنده بمانند.

● فقط پشهی ماده نیش می زند و از پروتئین خون مکیده شده برای تفم گذاری استفاده می کند.

● فقط قورباغه های نر، قور قور می کنند.

● پشیم شتر مرغ از مغزش بزرگ تر است.

● وزن کل موربانه ها ده برابر وزن کل انسان هاست.

منبع: دایرة المعارف مصور اطلاعات عمومی
خبر ستنده: مینا داوری از شهریار

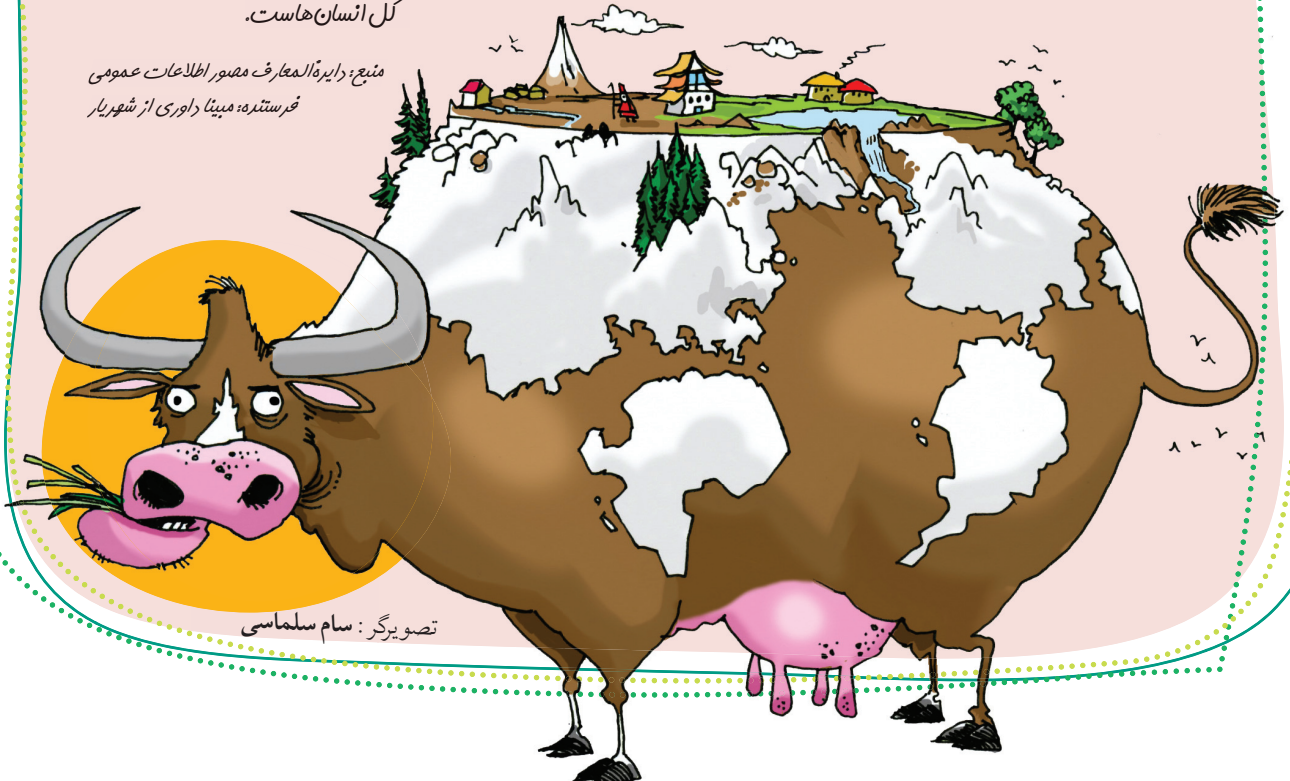
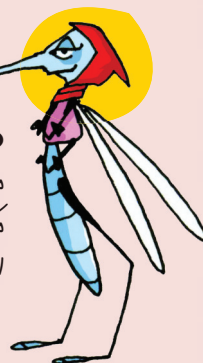
وقتی زمین می لرزد

در گذشته چینی ها تصور می کردند که زمین بر پشت یک گاو غول پیکر قرار دارد و وقتی این گاو، زمین را از یک شانه خود به شانه دیگر پرتاب می کند، زمین لرزه اتفاق می افتد.

وقتی زمین لرزه شدیدی رخ می دهد، زمین شکاف می خورد، فانه ها فرو می ریزند و سافتمان ها مثل قهرهای مقوایی ویران می شوند.

انسان همیشه تلاش کرده است که سافتمان های مقاوم در مقابل زلزله بسازد. آفرین طری که در این زمینه ارائه شده، فانه هایی به شکل هرم یا مخروط است.

منبع: پراهای شگفت انگیز سیاره زمین، ممبر حسین قاسمی
خبر ستنده: ممبر حسین سیمیار



تصویرگر: سام سلماسی

نمکدان

تصویرگر: سام سلماسی



شغل خواستگار

یک روز قصابی به فواستگاری دفتري می‌رود.
از او می‌پرسند: «شغل‌ت چیست؟»
جواب می‌دهد: «مغازه فروش لوازم یدکی گوسفند دارم»

علیرضا پورازی نژاد
از توران



سوگاتی جدید

کسی از مسافرت برگشته بود، پرسیدند: «از مسافرت پی آوردی؟»
جواب داد: «تشریف!»

زهرا سیف‌الزهاده / اردبیل



مشکلی به شکل جوراب

از یک آدم هواس پرت می‌پرسند: «پهرا یک لنگه‌ی جورابت آبی است و آن یکی قرمز؟»
می‌گوید: «فودم هم نمی‌دانم. ولی یکی دیگر عین همین جفت را توی فانه دارم»

سینا قهراری
از تبریز



اصول حرفه‌ای

دزد: «باور کنید من بی‌گناهم قربان!»
قافسی: «برای بی‌گناهی‌ات شاهد هم داری؟»
دزد: «نه، آفر من هیچ‌وقت موقع دزدی با فودم کسی را نمی‌پرسم»

آرش ملکیان مقدم
از توران

چتر آبی

دو دیوانه برای تفریح به کنار دریاچه رفته بودند که ناگهان باران گرفت.
اولی گفت: «الان فیس می‌شویم، به نظرت چه کار کنیم؟»
دومی گفت: «یک فکر بکر! بیا بریم زیر آب تا فیس نشویم»

رضا هیدری

درخت همیشه بهار!

«... کَلِمَةُ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا...»

... کلمه پاک مانند درخت پاکی است که ریشه‌های آن استوار و شاخه‌هایش در آسمان است و هر لحظه با اجازه پروردگار میوه می‌دهد. (ابراهیم: ۲۴ و ۲۵)

این درخت کوچک را نگاه کن! فقط شانزده سیب دارد.

این یکی که بزرگ‌تر از آن است ۶۳ سیب دارد.

وای! این درخت را ببین! چه قدر بزرگ است! چه قدر شاخه‌هایش پر بار است! چه سیب‌های سرخ و درشتی! چقدر سیب دارد؟ یک، دو، سه... صد، صدویک... دویست، سیصد... چه قدر زیاد!

کاش سیب‌های درشت و درخشان این درخت بسیار زیبا هیچ وقت تمام نمی‌شد! کاش شاخه‌های پر بارش تا دور دست‌ها می‌رفت و داخل حیاط تمام خانه‌ها می‌شد و همه از سیب‌های شیرینش می‌خوردند! اما حیف که شاخه‌هایش تا دور دست نمی‌رود و میوه‌هایش تا چند روز دیگر تمام می‌شود و تا سال بعد باید صبر کنیم تا دوباره سیب‌هایش برسد.

راستی، آیا درختی وجود دارد که خیلی بزرگ و پر بار باشد و در تمام فصل‌های سال میوه بدهد؟

روشن است که چنین درختی روی زمین وجود ندارد. اما چند چیز بسیار ارزشمند داریم که مثل درختی با ریشه‌های بسیار استوار و شاخه‌هایی بسیار بزرگ و پر بار تا تمام خانه‌ها کشیده شده است و لحظه به لحظه میوه می‌دهد.

آیه‌ای که برای تان انتخاب کرده‌ایم درباره این درخت است. آیه بالا می‌گوید: «کلمه پاک، مانند درخت پاکی است که بسیار بزرگ و پر بار است و همیشه میوه می‌دهد.»

منظور از کلمه پاک در این آیه چیست؟

۱. منظور، خود قرآن کریم است. قرآن مثل درخت بسیار زیبا و بزرگی است که شاخه‌هایش به تمام خانه‌های مردم دنیا رفته است و هر کسی در هر لحظه که بخواهد می‌تواند از آیه‌های زیبای آن که بسیار شیرین و آموزنده هستند و هیچ وقت تمام نمی‌شود، استفاده کند.

۲. منظور، پیامبر گرامی اسلام (ص) و اهل بیت پاک ایشان (ع) است. این رهبران آسمانی مانند درختان بسیار زیبا و بزرگی، عطر و بوی شان تمام جهان را پر کرده است و تمام مردم دنیا هر لحظه‌ای که به یاد این عزیزان باشند و از آن‌ها یاری بخواهند، می‌توانند به سخنان شیرین و دل‌نشین آن‌ها مراجعه کنند و از این سخنان آموزنده در زندگی خود استفاده‌های فراوان ببرند.



اشارات نورانی

سخنانی از پنجمین خورشید ولایت

امام محمد باقر، علیه‌السلام

● خداوند دوست ندارد مردم در خواش از یکدیگر اصرار ورزند، ولی اصرار در خواش از خودش را دوست دارد.

● هر کس با خانواده‌اش خوش‌رفتار باشد، بر عمرش افزوده می‌شود.

● چهره شاد و روی باز، وسیله دوستی و نزدیکی به خداست و ترش‌رویی و بد رفتاری وسیله دشمنی و دوری از خداوند.

● بهترین چیزی را که دوست دارید درباره شما بگویند، درباره مردم بگویید.

● خداوند عزوجل کسی را که در میان جمع، بدون ناسزاگویی شوخی کند، دوست دارد.

● سه خصلت است که دارنده‌اش نمی‌میرد تا عاقبت شوم آن را ببیند: ستم‌کاری، ازخویشان بریدن و قسم دروغ که نبرد با خداست.

● افزایش نعمت از جانب خداوند قطع نمی‌شود، مگر این که شکر از جانب بندگان قطع شود.



داستان کوتاه

بهترین داستان دنیا

نوشته مارسیه آبوف^۱ ترجمه حبیب یوسفزاده
تصویرگر: میثم برزا

«مگ» بعد از تعطیلی مدرسه یک نفس
تا خانه دوید و همین که وارد اتاق شد،
فریاد زد: «بیست! بیست! بابا ببین بیست
گرفته‌ام.»

بعد، ورقه‌انشرای خود را جلوی چشم‌های
بدر گرفت و گفت: «خانم معلم تشویقم
کرد. گفت نویسنده خیلی خوبی هستم. شاید
هم وقتی بزرگ شدم، یک نویسنده واقعی
باشم!»



در حالی که بغض کرده بود، داستان هیولا را هم در سطل آشغال انداخت و گفت: «این هم بهترین داستان دنیا نیست.»

مگ تمام تعطیلات آخر هفته را به نوشتن داستان گذراند؛ داستان سگی که می‌توانست حرف بزند، داستان یک دلفک دوره‌گرد و داستان یک سفینه فضایی که در حیاط آن‌ها فرود آمده بود ...

او داستان‌های زیادی را شروع کرد. اما هیچ کدام را نتوانست تمام کند. بعد از ظهر یکشنبه، در حالی که داستان دیگری را در سطل آشغال می‌انداخت، با خود گفت: «به نظرم این صدمین داستانی است که نوشته‌ام.» آن قدر عصبانی بود که مدادش را به گوشه‌ای پرت کرد. پیشانی‌اش را روی زمین گذاشت و با ناامیدی ناله کرد: «بی‌فایده است. با این وضع نمی‌توانم بهترین داستان دنیا را بنویسم.»

در همین موقع چشمش افتاد به کاغذی که زیر کمد لباس افتاده بود. دستش را دراز کرد و کاغذ را بیرون کشید. اولین داستانش بود. شاهزاده‌ای که دنبال پیراهن قرمزاش می‌گشت. مگ آن را دوباره خواند. ناگهان ایده تازه‌ای به ذهنش رسید. داستان را از جایی که ناتمام گذاشته بود، ادامه داد و تندتند شروع کرد به نوشتن. نوشتن را بعد از شام هم ادامه داد و همین‌طور دوشنبه موقع زنگ تفریح. تا این که سرانجام دوشنبه شب آخرین کلمه داستانش را نوشت: «پایان»

بعد در حالی که از خوش حالی بالاوپایین می‌پرید، فریاد زد: «جانمی‌جان! تمامش کردم.»

مطمئن نبود بهترین داستان دنیا باشد. اما خوشش آمده بود. با عجله از پله‌ها پایین دوید تا آن را برای خانواده‌اش بخواند. شروع کرد به خواندن از ابتدای داستان که تغییری هم نکرده بود. بعد ادامه داد: «... شاهزاده صدتا پیراهن کف اتاق خوابش ریخته بود، اما خبری از پیراهن دلخواهش نبود.

پدر همین‌طور که مشغول انجام کاری با رایانه بود، بدون این که سر برگرداند گفت: «آفرین، عالی!»

مگ گفت: «نمی‌خواهم معطل کنم. همین الان اولین داستانم را شروع می‌کنم. اسمش هم بهترین داستان دنیاست. این را گفت و یک‌راست رفت به اتاق خوابش و با یک مازیک روی مقوای بزرگی نوشت:

«نویسنده مشغول کار است. لطفاً مزاحم نشوید.» سپس مقوا را پشت در اتاق چسباند و مشغول نوشتن شد. هنوز چند خط ننوشته بود که برادر کوچکش، «نیک» در را باز کرد: «می‌آیی بازی کنیم؟»

– مگر نمی‌بینی دارم می‌نویسم؟

– چی می‌نویسی؟

– بهترین داستان دنیا را. داستان یک شاهزاده زیباست که توی یک قصر قشنگ زندگی می‌کنه. به یک جشن باشکوه دعوت شده اما نمی‌تونه پیراهن قرمز دلخواهش را پیدا کنه. داره تمام قصر را می‌گرده تا بفهمه چه کسی آن را برداشته. – بعد چی می‌شود؟

– فعلاً چیزی به ذهنم نمی‌رسد. بعداً یک فکری برایش می‌کنم.

سپس در اتاق را به نیک نشان داد و گفت: «حالا برو بگذار به کارم برسم. نویسنده‌ها احتیاج به سکوت دارند.»

او دوباره به پشتی صندلی تکیه داد و فکر کرد؛ پیراهن قرمز کجا ممکن است باشد؟ آیا خواهر خبیث شاهزاده آن را دزدیده؟ آیا خدمت‌کار آن را قاطی رخت‌چرک‌ها گذاشته؟ آیا ملکه آن را به دختر عموی شاهزاده قرض داده؟ هیچ کدام از این فکرها برایش جالب نبودند. داستان نیمه‌تمام خود را به سوی سطل آشغال پرت کرد و پیش خود گفت: «این که نشد بهترین داستان دنیا، باید یکی دیگر بنویسم.» مادر که از سر کار برگشت، در اتاق مگ را زد: «شنیده‌ام داری داستان یک شاهزاده را می‌نویسی؟»

– نه، قبلاً داشتم می‌نوشتیم. اما حالا دارم داستان وحشتناک‌ترین هیولای دنیا را می‌نویسم. سه متر قد دارد، دندان‌هایش کپک زده‌اند و بوی فاضلاب می‌دهد. به خاطر بوی بدش هیچ هیولایی حاضر نیست با او دوست شود.

– خوب، بعدش چی؟

– فعلاً نمی‌دونم، دارم درباره‌اش فکر می‌کنم.

– بسیار خوب، پس من می‌روم تا خانم نویسنده به کارش برسه.

مگ باز هم از خودش پرسید «اصلاً کی دلش می‌خواد با یه هیولای بوگندو بازی کنه؟»





فکرتان را فوت کنید! نکته‌ای برای نویسندگان نوجوان

شاید تا کنون در صحرا آتش روشن کرده باشید. ابتدا چند شاخهٔ نازک را آتش می‌زنید، اما ناگهان خاموش می‌شود. شروع می‌کنید به فوت کردن چوب‌های نیم‌سوخته تا دوباره آتش بگیرند و شعله‌ها کم‌کم زیاد شوند و...

دوستان نوجوان، نوشتن یک داستان شباهت زیادی به روشن کردن آتش دارد. گاهی موضوع داستان یا همان «سوژه» در ذهن شما جرقه می‌زند، اما تبدیل به داستان نمی‌شود. برای رسیدن به موفقیت باید به خودتان فرصت بدهید و مثل یک قهرمان شطرنج مرتب حالت‌های بعدی را بررسی کنید و در ذهن خود بپرورید. این کار مثل فوت کردن چوب‌های نیم‌سوخته است.

قهرمان داستان ما، مِگ که تقریباً ناامید شده بود، وقتی اولین داستان‌اش را از زیر کمد پیدا کرد، ناگهان به ذهنش رسید که شاهزادهٔ داستان‌اش هم پیراهن قرمزاش را از زیر کمد پیدا کند. خیلی وقت‌ها کار به همین راحتی است و خداوند با اشاراتی ما را راهنمایی می‌کند. فقط کافی است ذهن و روح خود را آماده نگاه‌داریم تا منظور خدا را درک کنیم و موفق شویم. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «اگر درخت سبزی در وجودت داشته باشی، سرانجام یک پرندۀ خوش‌خوان بر شاخه‌های آن خواهد نشست.»

پی‌نوشت

آن قدر عصبانی بود که تاج طلایی‌اش را پرت کرد زمین و زد زیر گریه: «لعنتی! انگار آب شده رفته توی زمین.» از ناراحتی سرش را روی زمین گذاشت و مدتی به همان حال ماند. همین‌طور که یک طرف صورتش روی زمین بود، یک‌دفعه متوجه لباسی شد که زیر کمد افتاده بود. شاهزاده دست دراز کرد و لباس را بیرون آورد. پیراهن قرمز قشنگ‌اش بود که در تمام این مدت زیر کمد مخفی شده بود! پایان

پدر و مادر برایش دست زدند و نیک از خوش‌حالی جیغ کشید.

پدر گفت: «تو واقعاً یک نویسنده‌ای.»

مِگ داستان‌اش را بوسید و با خوش‌حالی پله‌ها را دوتا دوتا بالا رفت و خودش را به اتاق خواب رساند. کاغذهای سطل آشغال را روی زمین ریخت و شروع کرد به خواندن داستان‌هایی که مچاله کرده بود. بعضی را نگه می‌داشت، بعضی را نه. کمی بعد پدر برای «شعب‌به‌خیر» آمد و پرسید: «اسم داستان شاهزاده را چی می‌گذاری؟»

مِگ می‌خواست بگوید، بهترین داستان دنیا. اما وقتی به انبوه داستان‌های مچاله شده‌اش نگاه کرد که هنوز نخوانده بود، آهسته گفت: «بهترین داستان، تا این‌جا»

صریح باشیم

مهارت‌های زندگی

فرهاد بخشنده

صریح یعنی بی‌پرده، بدون پیچش، آشکار، خالص، ناب. بیشتر نوجوان‌ها؛ نمی‌توانند حرف دل‌شان را راحت با بزرگ‌ترها در میان بگذارند و ناراحتند. به همین دلیل بزرگ‌ترها هم منظور آن‌ها را نمی‌فهمند.

اشکال کار کجاست؟

ما تلاش می‌کنیم حرف‌های مان را بزنی و بزرگ‌ترها را زود به اصل مسئله برسانیم، اما چون با خودمان و دیگران رودربایستی داریم یا حتی در گفتن عجله می‌کنیم، بخشی از صحبت‌های مان ناگفته می‌ماند و بخشی را هم از یاد می‌بریم. تازه آن وقت انتظار داریم بزرگ‌ترها (والدین، معلم‌ها، دوستان و...) مطلب را متوجه شوند و جواب درست بدهند. کمی انصاف بدهید؛ اگر یک نفر با شما بریده‌بریده و ناقص حرف بزند چه احساسی خواهید داشت؟

چند پیشنهاد ساده

با ادب باشید

اگر ادب را در صحبت و رفتارتان رعایت کنید، می‌توانید منظورتان را بهتر به دیگران انتقال دهید و دیگران هم کلام شما را زودتر متوجه می‌شوند. این‌طوری دیگران اشتباهات شما را نادیده می‌گیرند و فرصت بیشتری به شما می‌دهند.

رعایت ادب یعنی:

- * موقع حرف زدن با بزرگ‌ترها به چشم آن‌ها زل نزنید.
- * مواظب باشید موقع حرف زدن صدای شما بلند نباشد.
- * آرام و شمرده حرف بزنید.
- * حرکات اضافی نکنید! لازم نیست برای بیان مطلب از حرکات دست و صورت زیاد استفاده کنید.

تمرین کنید

حتماً به خود می‌گویید مگر حرف زدن هم تمرین می‌خواهد؟ درست است؛ خوب حرف زدن تمرین می‌خواهد، این مسئله را می‌توانید از اطرافیان خود که خوب حرف می‌زنند سؤال

کنید تا متوجه شوید آن‌ها چه قدر تمرین کرده‌اند؛ مثلاً در یک جای خلوت روبه‌روی آینه بایستید و سعی کنید حرف‌های خودتان را تکرار کنید، یا مطلب را یک‌بار برای دوستان نزدیک خود توضیح دهید.

ساده بگویید

یکی از خوبی‌های تمرین آن است که بعد از مدتی، مهارت لازم برای ساده کردن کارهای پیچیده را پیدا می‌کنید. مثل کار کردن با رایانه که ابتدا، کار سختی به نظر می‌رسد، اما با تمرین به راحتی می‌توانید آن را یاد بگیرید. لازم نیست از کلمات قلمبه استفاده کنید، تمرین کنید ساده حرف بزنید تا منظورتان را بهتر برسانید.

اصل مطلب را اول بگویید

یکی از مواردی که باعث می‌شود نتوانیم منظorman را به صراحت بیان کنیم، مخلوط‌شدن حرف اصلی با مطالب اضافی است؛ برای مثال وقتی می‌خواهید درباره‌ی رفتن به خانه‌ی یک دوست از والدین خود اجازه بگیرید، اگر بگویید برای درس خواندن یا انجام کار عملی باید با یکی از هم‌کلاسی‌هایم باشم، سؤال باران خواهید شد:

- اسم دوست چیست؟
- خانه‌شان کجاست؟
- چه کار عملی دارید؟
- تا ساعت چند برمی‌گردی؟
- ...

اما اگر همان ابتدا جواب سؤال‌های احتمالی را داشته باشید و بگویید می‌خواهم به خانه‌ی فلان دوست و هم‌کلاسی بروم و در باره‌ی فلان درس کار عملی انجام دهم و تا فلان ساعت طول می‌کشد (البته باید والدین شما آن‌ها را بشناسند) والدین شما کمتر سردرگم می‌شوند. پیشنهاد می‌کنم تا مدتی، هر وقت صریح نبودید این مطلب را یک بار دیگر مرور کنید.

اطراف ما

کویت

ابراهیم زارعی

کویت در لغت به معنای قلعه‌ی کوچک است که از کلمه‌ی «کوت» گرفته شده است. مشخص نیست این کلمه عربی است یا هندی؛ زیرا امروزه هم در ناحیه‌ی خلیج فارس برخی مکان‌ها چنین اسمی دارند (مثل کوت عبدالله) و هم در هند (مثل کالی کوت). سرزمین کویت از زمانی به این اسم نامیده شد که در سال ۱۷۱۶ م کمپانی تجاری هند شرقی وابسته به بریتانیا برای گسترش تجارت در خلیج فارس اقدام به ساختن قلعه‌ای در این محل کرد. برخی نیز معتقدند فردی به نام «صباح» آن را بنا کرد. در گذشته بیشتر، تجارت این منطقه را مردم فارس و خوزستان اداره می‌کردند و چندصد خانواده‌ی ایرانی نیز در آن ساکن بودند. سال‌ها بعد، در سال ۱۹۶۱ به دنبال توافق‌هایی بین استعمار بریتانیا و امیران این منطقه کشور کویت استقلال یافت. بدین ترتیب کشوری جدید با حکومت «امیر نشین» پدید آمد.



یادداشت‌های هم‌کلاسی وقت امتحان

سعیده اصلاحی

وقت امتحان است. از هر دفتر جمله‌ای و از هر کتاب عبارتی به خاطر می‌سپاری. فکرت شلوغ پلوغ است... مثل دور و برت ... مثل کیف مدرسه‌ات... باید جمع و جورشان کنی، فکرهايت را دسته‌بندی می‌کنی و مهم‌ترین‌ها را در اولویت قرار می‌دهی... اهداف درخشانی که در گوشه و کنار ذهنت داری، زیر نور خیال برق می‌زنند... باید برای رسیدن به آن‌ها تلاش کنی. بی‌حوصلگی‌هایت را مثل کاغذهای باطله مچاله می‌کنی و دور می‌اندازی. هفت شاخه گل، در گلدان برنامه‌ات می‌گذاری و هفته را آغاز می‌کنی... آفتاب از پشت پنجره، دستی به سر و رویت می‌کشد، صدای پرنده‌ها امکان پرواز را به تو یادآوری می‌کنند و لبریز می‌شوی از بوی سیب... مبدا مثل خرگوش به سرعت و هوش خودت مغرور شوی و مثل لاک‌پشت عقب بمانی.



پرچم کویت



▲ صحنه‌ای از حمله عراق به کویت

▼ دانش‌آموزان کویتی



جغرافیای کویت

کشور کویت به شش استان تقسیم شده است. پایتخت آن شهر کویت است. این کشور جزایر فراوانی دارد که مهم‌ترین آن‌ها «بویان» است و دیگر جزایر آن عبارت‌اند از: ورهبه، فیلکه، کبر، عوهه، ام‌المرادم، مسکان، قاروه و ام‌النمل. ۴۶۲ کیلومتر از خاک کویت به دریا راه دارد و بلندترین منطقه‌ی آن فقط ۳۰۶ متر از سطح دریا بالاتر است! در کویت دمای روز با شب و تابستان با زمستان تفاوت فراوانی دارد. تابستان‌ها بسیار گرم و زمستان‌ها سرد است. روزها به دلیل بیابانی بودن این سرزمین دمای هوا بیشتر از شب‌هاست.

حکومت و مردم

بیشتر مردم کویت را مسلمانان سنی و شیعه تشکیل می‌دهند. اکثریت این مردم عرب هستند. اما تعداد نسبتاً زیادی ایرانی و هندی نیز در میان آن‌ها

دیده می‌شوند. حکومت امیرنشین کویت نوعی پادشاهی است که در آن مجلسی با عنوان «مجلس الامه» (پارلمان ملت) وظیفه‌ی تصویب قوانین را برعهده دارد. اعضای این مجلس پنجاه نفری در انتخابات برگزیده می‌شوند. پادشاه به عنوان رئیس دولت به طور موروثی تعیین می‌شود. پادشاهان کویت همه از خانواده‌ی «صباح» هستند. پادشاه فعلی کویت «شیخ جابر الاحمد الجابر الصباح» و ولیعهد (جانشین) او نیز «شیخ سعد عبدالله السالم الصباح» است. از جاهای دیدنی این کشور می‌توان برج‌های کویت، برج آزادی و یادگار آزادی را نام برد.

حمله عراق به کویت

پس از حمله‌ی صدام حسین و حزب بعث عراق به جمهوری اسلامی ایران، کویت نیز مثل تمامی کشورهای عربی، کمک‌های فراوانی به صدام کرد. با توجه به آن که عراق مرز بسیار کوچکی به دریا دارد، کویت جزیره‌ی «بویان» را در اختیار صدام قرار داد تا از این جزیره به راحتی به مرزهای ایران و منابع نفتی کشورمان حمله کند. کویتی‌ها در طول جنگ سی میلیارد دلار به عراق کمک کرده بودند. اما پس از پایان جنگ عراق و ایران، صدام ادعا کرد کشورهای عربی را نجات داده است و کویتی‌ها باید طلب خود را ببخشند. از طرف دیگر چون کویت درصد قابل توجهی از منابع نفتی جهان را در اختیار دارد، صدام تصمیم گرفت منابع نفتی کویت را تصرف کند. کویتی‌ها حتی حاضر شدند «بویان» را به عراق بدهند اما صدام نپذیرفت و در دوم آگوست ۱۹۹۰ (۱۱ مرداد ۱۳۶۹) به کویت حمله کرد و طی سه ساعت کویت را تصرف کرد! این حمله سبب جنگ نیروهای سازمان ملل به رهبری آمریکا با عراق شد و چندی بعد کشور کویت آزاد گردید.



علمی



سیاره اخراجی

سید امیر سادات موسوی

چرا پلوتو دیگر از سیارات منظومه شمسی نیست؟!

انجمن بین المللی نجوم چهار سال پیش، تعریف دقیقی برای «سیاره» ارائه کرد که طبق آن، پلوتو دیگر سیاره محسوب نمی‌شد و در شاخه‌ای دیگر به نام «سیارات کوتوله» قرار می‌گرفت. مردم با شنیدن این خبر بسیار تعجب کردند و حتی برخی از مردم برای نشان دادن ناراحتی خود در خیابان‌ها تجمع کردند. این موضوع آن قدر بر روی مردم تأثیر گذاشت که در آمریکا، کلمه‌ی جدید «پلوتوید» ساخته شد و انجمن زبان محلی آمریکا آن را به عنوان کلمه‌ی برگزیده‌ی سال ۲۰۰۶ میلادی انتخاب کرد. این کلمه به معنای «کم شدن ارزش و مقام چیزی» به کار گرفته شد. چیزی شبیه به کلمه «پاستوریزه» که برگرفته از نام لویی پاستور، دانشمند فرانسوی است.

حقیقت این است که پلوتو با سیارات منظومه‌ی شمسی تفاوت‌های زیادی دارد و به خاطر این تفاوت‌ها بهتر است که پلوتو را سیاره ندانیم. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های پلوتو با دیگر سیارات منظومه‌ی شمسی، اندازه‌ی آن است. در تصویر صفحه بعد می‌توانید اندازه‌ی پلوتو و زمین را مقایسه کنید.

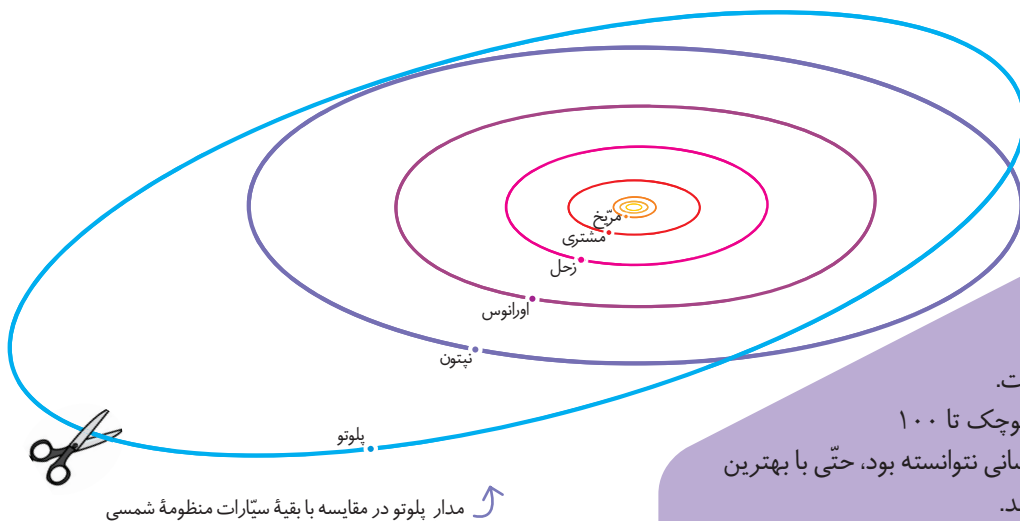
چند سال قبل، شنیدن این خبر باعث تعجب بسیاری از مردم شد. اما اکنون همه می‌دانیم که در خانواده‌ی خورشید هشت سیاره بیشتر نداریم: عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس و نپتون. اما واقعاً چرا پلوتو از منظومه‌ی شمسی اخراج شد؟



اعتراض‌های مردمی نسبت به حذف پلوتو از منظومه‌ی شمسی



رأی گیری در انجمن بین المللی نجوم برای حذف پلوتو

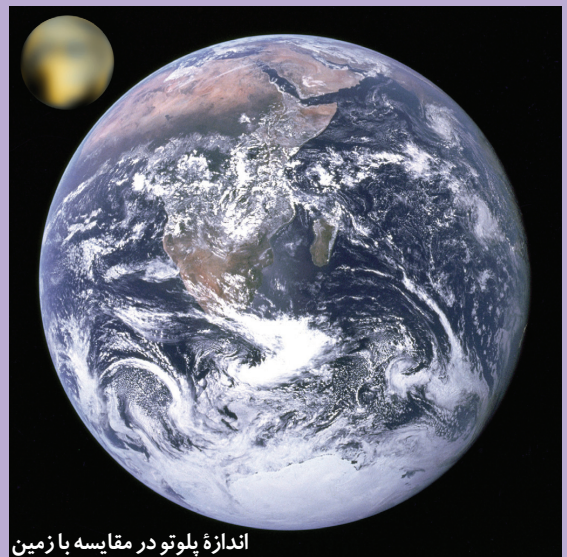


مدار پلوتو در مقایسه با بقیه سیارات منظومه شمسی

پلوتو حتی از ماه که شب‌ها در آسمان می‌بینیم کوچک‌تر است. به علت همین اندازه کوچک تا ۱۰۰ صد سال پیش هیچ انسانی نتوانسته بود، حتی با بهترین تلسکوپ‌ها هم آن را ببیند. یکی دیگر از مشکلات پلوتو برای سیاره بودن، جنس آن است. زحل، مشتری، اورانوس و نپتون همگی از جنس گاز هستند اما پلوتو که بعد از آن‌ها قرار گرفته جامد است و از سنگ و یخ تشکیل شده است. تفاوت مهم دیگری که پلوتو با سیارات منظومه شمسی دارد،

را هم (که به آن‌ها سیاره‌های کوتوله می‌گوییم) «سیاره» بنامیم. شما چه فکر می‌کنید؟

دانش آموزان سوم راهنمایی ممکن است با خواندن این مطلب تعجب کنند. چون در صفحه ۴۶ کتاب علوم آن‌ها با این که اشاره شده سیارات منظومه شمسی به دو گروه داخلی (از جنس سنگ و فلز) و خارجی (از جنس مایه و گاز) تقسیم می‌شوند و پلوتو در این تقسیم‌بندی جا ندارد، اما به هر حال پلوتو نهمین سیاره منظومه شمسی شمرده شده است. واقعیت این است که به خاطر مسائل فنی امکان اصلاح این موضوع فراهم نشده و احتمالاً در سال‌های بعد، این سیاره در کتاب‌های علوم شما هم رسماً از منظومه شمسی اخراج خواهد شد.



اندازه پلوتو در مقایسه با زمین

آیا می‌دانید؟

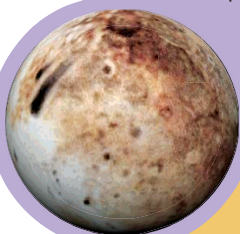
● یک سال پلوتو مساوی است با دو و نیم قرن زمینی. چون این سیاره کوتوله هر ۲۵۰ سال یک بار به دور خورشید می‌گردد.

● چون بخش قابل توجهی از پلوتو را یخ تشکیل داده، اگر به خورشید نزدیک‌تر بود، به یک ستاره دنباله‌دار تبدیل می‌شد. دلیلش را از معلم علوم خود پرسید.

● وقتی پلوتو در سال ۱۸۳۰ میلادی کشف شد، آن را «سیاره ایکس» لقب دادند. اما بعدها یک دختر ۱۱ ساله از شهر آکسفورد انگلیس پیشنهاد کرد نام یکی از خدایان یونان قدیم یعنی پلوتو را روی آن بگذارند.

زاویه مدار آن است. مدارهایی که سیارات در آن‌ها به دور خورشید می‌چرخند، تقریباً روی یک صفحه قرار دارد و نسبت به همدیگر زیاد کج نیستند. اما مدار پلوتو تقریباً ۱۷ درجه نسبت به مدار بقیه سیارات کج است. در ضمن مدار همه سیارات تقریباً دایره است اما مدار پلوتو بیش از اندازه کشیده شده است.

از همه این‌ها گذشته، در نزدیکی پلوتو اجرام بسیاری با اندازه‌هایی شبیه پلوتو وجود دارند. اگر بخواهیم پلوتو را سیاره در نظر بگیریم، مجبور خواهیم شد همه دوستان پلوتو



شب‌ی که ایران نور باران بود!

ابراهیم زارعی



مسابقات

جام ملت‌های آسیا

قدمتی ۵۵ ساله دارد و اولین بار در سال ۱۹۵۶م (۱۳۳۵ش) با حضور چهار تیم برگزار و تیم کره جنوبی قهرمان آسیا شد. چهار سال بعد هم تیم کره از عنوان قهرمانی خود دفاع کرد. در آن زمان به علت وسعت زیاد قاره آسیا این امکان وجود نداشت تا یک تیم فوتبال از غرب آسیا به شرق قاره سفر کند و پس از برگزاری بازی به کشور خود برگردد. به خاطر هزینه زیاد این سفرها «مسابقات انتخابی منطقه‌ای» شکل گرفت. تیم‌های غرب آسیا با یکدیگر، تیم‌های شرق با هم و کشورهای مرکزی نیز با هم مسابقه می‌دادند و از هر منطقه تنها یک تیم به بازی‌ها صعود می‌کرد! این سه کشور هم در کشور چهارمی (که میزبان مسابقات بود) گرد می‌آمدند و «قهرمان آسیا» را مشخص می‌کردند!

تهران

میزبان بزرگان آسیا

در نه سالی که از اولین تلاش ایران برای حضور در بازی‌ها گذشته بود، فوتبال تبدیل به ورزشی محبوب شده بود. فوتبال‌بست‌های ایرانی در سال ۱۳۴۳ با پیروزی مقابل عراق، پاکستان و هند به المپیک راه پیدا کردند و به افتخاری رسیدند که تا آن روز به فکر کسی نمی‌رسید. دو سال بعد هم نوبت بازی‌های آسیایی بانکوک (تایلند) بود که تیم ایران به مقام دوم فوتبال دست یابد. همه منتظر بودند ببینند آیا این بار فوتبال ایران با حمایت طرفداران فوتبال، قهرمان آسیا می‌شود یا خیر؟ اما یک مسئله‌ی دیگر نیز سبب شده بود مردم بیشتر از هر زمان دیگری در آرزوی پیروزی فوتبال‌بست‌ها باشند...

اولین

تلاش ایران

در سال ۱۳۳۸ تیم فوتبال ایران تلاش خود را برای شرکت در این بازی‌ها آغاز کرد. تیم ایران با بازیکنانی جوان و مربی مجارستانی به نام «فرانس مساروش» به هند سفر کرد و با تیم‌های هند، پاکستان و رژیم صهیونیستی مسابقه داد. فوتبال‌بست‌های جوان ایرانی بازی‌های قابل قبولی انجام دادند و حتی رژیم صهیونیستی را (۳-۰) بردند. اما به علت کمی تجربه سرانجام در گروه خود دوم شدند و به دور نهایی نرسیدند. نه سال گذشت و ایران به میزبانی چهارمین دوره بازی‌ها رسید. حالا فوتبال ایران به طور مستقیم در مرحله‌ی نهایی شرکت می‌کرد.

انگیزه پیروزی

در سال ۱۳۲۷ کشور قلابی رژیم صهیونیستی با حمایت انگلیس به وجود آمد و بیست سال بعد، یعنی یک سال قبل از برگزاری جام ملت‌ها در تهران، جنگی بزرگ بین کشورهای عربی و این رژیم اشغال‌گر در گرفت و نفرت مسلمانان را برانگیخت. از طرف دیگر تیم فوتبال رژیم صهیونیستی - که قهرمان دوره سوم جام شده بود - طبق قوانین بدون مسابقه مقدماتی به مرحله نهایی رسید. تیم‌های ایران، تایوان، هنگ کنگ و برمه هم طبق قوانینی از مناطق مختلف انتخاب شدند و قرار شد هر پنج تیم به صورت دوره‌ای مسابقه بدهند. دیدار ایران و صهیونیست‌ها در آخرین روز بود و به دلیل اوضاع آن روزها به یک بازی حیثیتی بدل شده بود.



شروع خوب ایران

تیم ملی ایران در نخستین مسابقه خود هنگ کنگ (۲-۰) و تایوان را (۴-۰) برد. اما وقتی رژیم صهیونیستی با نتیجه (۶-۱) هنگ کنگ را شکست داد همه شگفت زده شدند و مجله کیهان ورزشی نوشت: «شش گل صدای ناقوس خطر بود» اما همین تیم در برابر برمه (۱-۰) باخت. وقتی ایران در برابر برمه قرار گرفت، استادיום امجدیه (شهید شیرودی) جای سوزن انداختن نداشت. همه در آرزوی برد ایران و جبران شکست دو سال قبل از تیم برمه بودند. فداکاری ملی پوشان ما در این بازی تحسین برانگیز بود. وقتی دو تیم مساوی بودند «اکبر افتخاری» یک ضربه کرنر را مستقیماً وارد دروازه کرد! و سرانجام ایران (۳-۱) پیروز میدان شد.

یک دیدار تاریخی

در دیدار نهایی با این که بسیاری از بازیکنان ایران به شدت مصدوم بودند، همه می خواستند قهرمان شوند. شب قبل از مسابقه، بازیکنان نماز جماعت خواندند و برای پیروزی دعا کردند. مردم نیز همین آرزو را داشتند. نویسنده ای می گفت «در نزدیکی محل کارم، سقاخانه ای بود که در شب بازی تیم ملی، دیگر جای خالی برای روشن کردن شمع نداشت و مردم شمع های خود را در پیاده رو گذاشته بودند!» بالاخره روز ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۷ فرا رسید. ساعت شش بعدازظهر، سی هزار نفر در استادיום جمع شده بودند. تیم حریف در نیمه دوم به گل دست یافت! کمی بعد «فریبرز اسماعیلی» از زمین اخراج شد. امیدها کم کم کاهش می یافت. اما داور هندی یکی از بازیکنان حریف را هم اخراج کرد... لحظات به سرعت گذشتند تا آن که «همایون بهزادی»، بازیکن تازه وارد ایران گل مساوی را به ثمر رساند. سی هزار نفر غرق شادی شدند و بازیکنان حریف - که پیروزی در خاک ایران را از دست داده بودند - لحظه به لحظه عصبی تر می شدند. سرانجام در دقیقه ۸۶ شوت از راه دور «پرویز قلیچ خانی» ایران را به گل دوم رساند و ایران با این برد قهرمان آسیا شد. شادی مردم از استادיום به خیابان ها کشیده شد و تهران چنان شاد شد که کیهان ورزشی نوشت «تهران دیشب نور باران بود». این جشن بزرگ به سراسر ایران انتقال یافت و فوتبال ایران مسیر افتخار و موفقیت خود را آغاز نمود. نفرت از رژیم اشغال گردس از همان آغاز در میان ملت مسلمان ایران وجود داشت و این پیروزی شیرین، فرصتی بود تا خشم خود را نسبت آن نشان دهند.

یک شب
قبل از مسابقه
همه بازیکنان
نماز جماعت
خواندند
و برای
پیروزی دعا
کردند

قوهای مهاجر

مهمان‌های سرزمین‌های سرد

مرضیه سادات عقدایی



پرواز ۷ شکل

قوها، مثل بسیاری از پرندگان دیگر گروهی مهاجرت می‌کنند. آن‌ها برای آن‌که در حین پرواز بر نیروی فشار باد غلبه کنند، به شکل ۷ پرواز می‌کنند؛ یعنی یک پرنده در جلو و بقیه در دو ستون، در دو طرف و پشت او پرواز می‌کنند. این شکل پرواز به قوها کمک می‌کند تا کمتر خسته شوند و

در زمستان‌ها، خصوصاً زمستان‌های سرد، دسته بزرگی از قوها مهمان سواحل دریاچه خزر هستند. آن‌ها بال و پرهای زیبایی دارند و گردن بلندشان انحای ۲ شکل دارد. منقار قوها زرد یا نارنجی است و در قاعده منقارشان برآمدگی سیاه‌رنگی دارند که به آن‌ها چهره‌ای جدی و اخمو می‌دهد.



جوجه اردک زشت

حدود یک ماه بعد از تخم گذاری، جوجه‌ها سر از تخم بیرون می‌آورند. آن‌ها قبل از آن که بالغ شوند هیچ شباهتی به پدر و مادر خود ندارند. پر و بال آن‌ها قهوه‌ای کدر است و به نظر زیبا هم نمی‌رسند. این پرها به تدریج می‌ریزد و جای خود را به پرهای سفید و درخشان می‌دهد.

به آشیانه قو نزدیک نشو!

قوها در فصل جوجه‌آوری حالت تهاجمی پیدا می‌کنند. آن‌ها معمولاً آشیانه خود را در خشکی، کمی دورتر از قوهای دیگر می‌سازند. جایی که تخم‌ها از خطر حمله روباه‌ها و حیوانات دیگر در امان باشد. بعد از تخم‌گذاری، فقط قوهای ماده روی آن‌ها می‌خوابند و نرها از آشیانه مراقبت می‌کنند و برای ماده‌ها غذا می‌آورند. اما با بیرون آمدن جوجه‌ها از تخم، نر و ماده به همراه جوجه‌ها به دنبال غذا می‌روند. غذای قوها بیشتر گیاهان آبزی و نرم‌تنان زیر آب‌هاست.



پرنده‌ها به نوبت جایشان را در دسته با هم عوض می‌کنند تا بال‌های خود را استراحت بدهند.

مسافت‌های طولانی‌تری را پرواز کنند؛ زیرا یکی از بال‌های هر پرنده در پشت پرنده‌ی جلویی قرار می‌گیرد و باعث می‌شود فشار باد کمتری را تحمل کند. پرنده‌ها به نوبت جایشان را در دسته با هم عوض می‌کنند تا بال‌های خود را استراحت بدهند.

قوی گنگ، قوی فریادکش

در کشور ما تنها سه گونه از قوها دیده می‌شوند. ظاهر همه آن‌ها بسیار به هم شبیه است و تفاوت‌شان در رنگ منقار و اندازه‌شان است. قوهای کوچک و فریادکش صدایی شبیه شیپور از حنجره خود تولید می‌کنند، اما قوی گنگ برخلاف خویشاوندان دیگرش، بی‌صداست. اگر زمستان برای دیدن قوها نزدیک رودخانه یا آبگیری رفتید و در میان فریاد پرنده‌ها، صدای آرام و سوت ماندنی به گوشتان رسید. بالای سرتان را نگاه کنید! احتمالاً یک دسته قوی گنگ در حال پرواز هستند و بال‌های بزرگ و قوی آن‌ها در برخورد با باد صدای سوت ماندنی ایجاد می‌کند.

نماد عشق!

پس از فصل زمستان، قوها آسمان کشور ما را ترک می‌کنند و برای جوجه‌آوری به سرزمین‌های شمالی‌تر باز می‌گردند. دسته قوهای نر زودتر از قوهای ماده خودشان را به زادگاه می‌رسانند. آن‌ها آشیانه‌های نو می‌سازند یا آشیانه سال قبل را ترمیم می‌کنند و منتظر می‌مانند تا قوهای ماده از راه برسند. هر سال در فصل بهار قوهای تازه‌بالغ جفت‌یابی می‌کنند و مسن‌ترها به دنبال جفت قدیمی خود می‌گردند. آن‌ها همسران وفاداری هستند. به همین علت در بسیاری از فرهنگ‌ها نماد وفاداری و عشق به شمار می‌روند.

مواد لازم

قارچ ۲۵۰ گرم
پیازچه ۲۰۰ گرم
سیب زمینی متوسط ۵ عدد
تخم مرغ ۴ عدد
کره ۱۰۰ گرم
خیارشور ۱۵۰ گرم
آب لیمو ۲ قاشق غذاخوری
سس مایونز ۶ قاشق غذاخوری
ماست ۴ قاشق غذاخوری
نمک و فلفل به میزان لازم

طرز تهیه

تخم مرغ ها و سیب زمینی ها را شسته و آب پز می کنیم.
سپس پوست آن ها را کنده و به صورت نگینی خرد
می کنیم. پیازچه، قارچ و خیارشور را نیز به همین شکل خرد
می کنیم. قارچ خرد شده را با کره تفت می دهیم. حالا سس
مایونز، ماست، آب لیمو و نمک و فلفل را در ظرف مناسبی
مخلوط می کنیم و مواد آماده شده را به آن می افزاییم و به
دل خواه تزئین می کنیم. این سالاد خوش مزه را می توانید
به عنوان یک وعده غذا میل کنید.

نوش جان!

سالاد قارچ

آشپزی

طاهره ابراهیمی
عکس: طیبه رحیمی



کتابخانه نوجوان



جادوگر بیکار



نویسنده: جانی رُداری
مترجم: مهناز صدری
تصویرگر: مهسا منصوری
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
(تلفن: ۰۲۱-۸۸۷۲۱۲۷۰)
چاپ اول: ۱۳۸۹
قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

«... جادوگر بیچاره از خانم صاحب‌خانه خواهش کرد تا اسم این چیز خوب را یک بار دیگر تکرار کند تا او بتواند به خاطر بسپارد و بعد با خودش فکر کرد: «باز هم یک رقیب دیگر! حالا معلوم شد که چرا کار و بار من این‌قدر کساد شده. هر جا که نگاه می‌کنی یک جادوگر می‌بینی.» او دوباره شروع کرد به تبلیغ خدمات جادوگری خود:

– خوب، داشتم می‌گفتم خانم! من جادوگر مشهور و بزرگی هستم! آمده‌ام ببینم آیا شما به کمک من نیازی دارید؟ این را ببینید، این کتاب ساحری است و این چوب جادویی...»
متنی را که خواندید قسمتی از داستان «جادوگر بیکار» است. جادوگر بیچاره‌ای که مدتی است کسی به سراغش نمی‌آید، برای همین بار و بندیش را جمع می‌کند و به راه می‌افند تا علت کساد کاریش را بیابد. در راه به طور اتفاقی متوجه می‌شود برق، تلویزیون، تلفن و لوازمی از این قبیل جادوهای او را بی‌ارزش کرده‌اند. برای یافتن چاره به سراغ روزنامه‌ها می‌رود و می‌فهمد هنوز در دنیا جاهایی هستند که برق و تلفن و تلویزیون ندارند، پس...

این کتاب شامل چند قصه کوتاه است که نویسنده برای هر قصه سه پایان در نظر گرفته است و خواننده را در فضایی تخیلی افسانه‌ای، بر سر چند راهی قرار داده است. شما بعد از خواندن قصه، پایانی را انتخاب می‌کنید که واقعی‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد. بعد می‌توانید آن را با پایان انتخابی نویسنده مقایسه کنید یا هر پایانی را که دوست دارید برای آن بنویسید.

بدن انسان، پیچیده‌ترین ماشین جهان

نویسنده: ریچارد ولویس اسپیلسبوری
مترجم: حسن سالاری
ناشر: نوای مدرسه
(تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۲۰۵۸۳)
چاپ اول: ۱۳۸۹
قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

برخی بدن انسان را پیچیده‌ترین ماشین جهان می‌دانند. اما به راستی بدن انسان یک ماشین نیست؛ چرا که ماشین دستگاهی غیرزنده و مصنوعی است. در حالی که بدن ما زنده است. با وجود این بدن انسان مانند یک ماشین از بخش‌های متفاوت و دستگاه‌های متعددی ساخته شده است که هر کدام برای انجام کارهای ویژه‌ای هماهنگی دارند. این دستگاه‌های گوناگون با هم کار می‌کنند تا بدن انسان به آرامی و با کار آبی پیش رود.

نشر نوای مدرسه با انتشار مجموعه‌ای به نام «بدن انسان، پیچیده‌ترین ماشین جهان» ما را با کارکرد اندام‌های مختلف بدن آشنا می‌کند. عنوان‌های کتاب‌های این مجموعه عبارت‌اند از:

مغز و دستگاه عصبی
سلول‌ها، بافت‌ها و اندام‌ها
گوارش و دفع پسمان
تنفس و گردش خون
اسکلت و ماهیچه
تولیدمثل و ژنتیک

با مطالعه کتاب‌های این مجموعه پاسخ بسیاری از پرسش‌های اساسی درباره بدن خود را می‌یابیم. پرسش‌هایی نظیر، حواس پنجگانه چگونه کار می‌کنند؟ چرا فرزندان شبیه پدر و مادرشان هستند؟ سلول چیست؟ استخوان‌ها چگونه به هم وصل شده‌اند؟ کم‌خونی چیست؟ چگونه قلب خود را سالم نگه داریم؟

در بخشی از کتاب «مغز و دستگاه عصبی» می‌خوانیم:
«آیا مغز استراحت می‌کند؟

مغز شما هرگز از کار نمی‌ایستد، حتی هنگامی که در خواب هستید. برای مثال، مغز به قلب فرمان می‌دهد که همواره خون را به سراسر بدن پمپ کند و به شش‌ها می‌گوید که پیوسته نفس بکشند. به هنگام خواب، تجربه‌های روزانه شما را به صورت خاطره سازمان می‌دهد. به همین دلیل گاهی پس از بیدار شدن می‌توانید انبوهی از تصویرها و رویدادهای به هم ریخته را به یاد

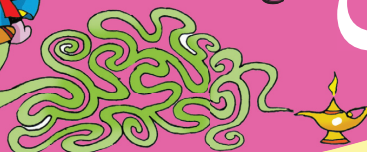
آورید.»



سرگرمی

طراح: محمد عزیزی پور

پاسخها را
در شماره بعد
ببینید



۱- معماهای قرآنی

- ۱- نام اصلی حضرت نوح، علیه السلام چه بود؟
- ۲- لقب حضرت یونس، علیه السلام در قرآن چیست؟
- ۳- خداوند متعال به کدام یک از پیامبران، علم نجوم و حساب آموخت؟

۲- چیستان

آن چیست که تو کاف هستی تو گاف نیست؟ تو لام هست، تو میم نیست؟ تو غین هست، تو عین نیست؟

۵- تعداد گوسفندان

دهقانی تعدادی گوسفند برای فروش به شهر برد. نصف آن‌ها را به اضافه نصف گوسفند به یک نفر فروخت. نصف به علاوه نصف گوسفندهای باقی مانده را به نفر دوم فروخت و نصف به اضافه نیمی از گوسفندهای موجود را نیز به نفر سوم فروخت و با سه گوسفند باقی مانده به روستا بازگشت. او جمعاً چند گوسفند برای فروش به شهر برده بود؟

۴- معمای اعداد

یک عدد پنج رقمی داریم که یک بار عدد یک را در ابتدا و یک بار در انتهای آن قرار می دهیم. از دو عدد شش رقمی حاصل، یکی سه برابر دیگری است، آن عدد کدام است؟

۳- پارچه گل دار

می خواهیم تکه پارچه کتانی را که هفت گل بر روی آن دوخته شده است طوری به سه قسمت برش دهیم که در هر قسمت یکی از گل‌ها قرار داشته باشد. چگونه آن را برش دهیم؟

۶- عبور از پل

شخصی که ۷۹ کیلو وزن دارد، می خواهد از پلی با مقاومت هشتاد کیلو بار عبور کند. اگر او بخواهد فقط با یک بار عبور از پل، دو هندوانه یک کیلویی را با خود به آن سوی رودخانه ببرد، چه باید بکند تا پل خراب نشود؟



۳) بازی با چوب کبریت‌ها

۴) چهار عمل اصلی

پاسخ داد: در کامیون ۶ مرغ و ۲ گوسفند وجود دارد که روی هم ۸ حیوان می‌باشند. ۶ مرغ روی هم ۱۲ پا و ۲ گوسفند هم ۸ پا دارند که جمعاً $12+8=20$ پا می‌شود.

۷	-	۳	:	۸
×	۱	=	۹	+
۵	-	۲	+	۴

۵) جدول و مسیر مورچه

خانه‌های مسیر عبور مورچه عبارت اند از: ۸، ۱، ۱۰، ۱۳، ۴، ۳، ۱۴، ۷، ۵، ۶، ۱۵، ۲، ۱۲ (یا در جهت عکس)

۱- معماهای قرآنی

۱. سوره طارق (۱۷ آیه) ۲. سوره ی صف (۱۴ آیه)
۳. سوره توحید

۲) تعیین سن

سن او ۵۰ سال است.

$$\begin{aligned} 5(X-5) &= \text{۵ برابر سن ۵ سال پیش او} \\ 5(X+5) &= \text{۵ برابر سن ۵ سال بعد او} \end{aligned}$$

$$\begin{aligned} 5(X+5) - 5(X-5) &= X \\ 5X+25 - 5X+25 &= X \quad 50=X \end{aligned}$$

پاسخ سرگرمی‌های آذر ماه ۱۳۸۹

جدول

مناسبت چهارم دی ماه	تازی نامرتب سردار ایرانی	ریه جانشین او	از وسایل روی سفره ناله و زاری	زنده خروس عرب	آقای انگلیسی	خمیازه فرزند امام
روز فرار شاه از اشکال هندسی	یک عدد لقبی روحانی	مهد کودک مدارج	سرایت آب بسیار حمله کننده	دائم مفرد اشباح	طلا رودی در آلمان	از جزایر خلیج فارس
علاج رودی در اروپا	مثل و مانند بردیاری	انبار پول کشوری در آمریکای مرکزی	گمراه خداحافظی	نام آذری شیفته	بن ماضی شدن	برگه‌ی شکلیت
احاطه کردن تلخی	روان تونل ویران شده	شهرها لبها	روز جشن سهمی	صدای اسب منطقه‌ای جنگی	رفوزه	صحرا تندرستی
مهمان‌خانه شهد	استان تهران سالی که در آنیم	دارکوب نشده مکان	قید مکان نوعی ناهمواری	مخالف نزدیک از ورزش‌ها	یازده آخرین سوره	از پیامبران الهی حرارت
شیر خدا روز عرب	میلیت ادیسون	بدون اسم وارونه حرف صریح	داستان ولی	بدون اسم وارونه حرف صریح	بدون اسم وارونه حرف صریح	شیر خدا روز عرب
نگهبانی	نوعی عبادت گاه	میلیت ادیسون	داستان ولی	بدون اسم وارونه حرف صریح	بدون اسم وارونه حرف صریح	نگهبانی



ایران ما



زنده‌یاد آیت‌الله علی مشکینی
از مفاخر مشکین شهر

مشکین شهر

تحقیق: مریم فتحی
تنظیم و بازنویسی: لیلا جلیلی
عکس: علی خوش‌جام



نوشتن نمی‌دانستند، در هنر فلزکاری و سفال‌گری پیشرفت خوبی کرده بودند.

آن‌ها برای خود نیایش‌گاهی نیز داشتند که در آن تعداد زیادی مجسمه‌های سنگی انسان بدون دهان (با صورت مرد و زن) ساخته بودند. از آن‌جا که این مجسمه‌ها را به صورت کلاس درس امروزی چیده بودند، مردم منطقه نام «مکتب اوشاقلاری» (بچه‌های مکتب) را بر آن‌ها نهاده‌اند.

شواهد نشان می‌دهد که مردم این شهر به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشته‌اند و هنگام دفن مردگان وسایل و سلاح مورد نیاز آن‌ها در جهان دیگر را در گور می‌نهادند!

مشکین شهر، بهشت عشایر «اثل‌سون» است و هر سال در فصل تابستان چادرهای رنگارنگ ایل، منظره‌ی زیبا و دلپذیری را در این منطقه به‌وجود می‌آورد.



عشایر مشکین شهر▲

مشکین شهر در استان اردبیل و تاریخی تقریباً هشت هزار ساله دارد. این شهر که در دامنه‌ی کوه سبلان آرام گرفته، طبیعتی زیبا، آب و هوایی خنک و آب‌های معدنی فراوان دارد. این شهر در گذشته‌های دور «اورامی» و «ورای» خوانده می‌شد و معروف است که زادگاه سعدالدین وراونی دانشمند و مترجم کتاب ارزشمند مرزبان‌نامه در قرن ششم ق بوده است. بعدها در زمان پیشگین گرجی، والی آن دوره، این شهر «پشگین» و سپس خیابو نامیده شد که برگرفته از نام رودخانه‌ای به همین نام بود. تا این‌که در زمان رضاخان پهلوی، مشکین شهر نام گرفت. از جمله مشاهیر این شهر زنده‌یاد آیت‌الله علی مشکینی است که در روستای آلنی مشکین شهر به دنیا آمد و از یاران مخلص امام خمینی، رحمت‌الله‌علیه، و انقلاب اسلامی ایران بود. او در عمر با برکت خود مسئولیت‌های مختلفی هم چون ریاست مجلس خبرگان رهبری (سه دوره) و امام جمعه شهر قم را عهده‌دار بود. از ایشان حدود سی جلد کتاب در زمینه‌های گوناگون علوم اسلامی به یادگار مانده است.

دیدنی‌ها

قلعه قهقهه

قلعه قهقهه در دهستان «یافت» واقع در ۸۰ کیلومتری شمال مشکین شهر قرار دارد. ارتفاع تقریبی آن ۱۲۰۰ متر از سطح دریا، با دیوارهای بلند طبیعی که در میان صخره‌ها واقع شده است. طبق تحقیقات باستان‌شناسی، تاریخ ساخت این قلعه به دوران قبل از اسلام می‌رسد.



شهریری

یکی از آثار تاریخی منحصر به فرد این شهر، محوطه «شهریری» است که در روستای پیرازمیان قرار دارد. حدود ۳۵۰۰ سال پیش، اقوامی از ساکنان اولیه ایران زمین در این مکان، شهری آباد به وجود آورده بودند و با این‌که خواندن و



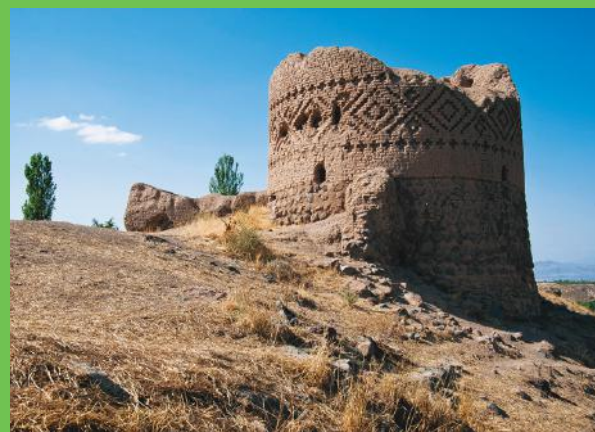
دامنه کوه سبلان



دریاچه زیبای قله سبلان / سبلان پس از دماوند معروف ترین کوه آتشفشانی ایران است که بر اثر فعالیت های آتشفشانی، در دهانه مخروطی شکل آن، دریاچه زیبایی پدید آمده و صعود کنندگان پس از کوه نوردی، از دیدن آن لذت می برند. به گزارش سازمان حفاظت محیط زیست استان اردبیل، این کوهستان بیش از ۳۰۰۰ نوع رستنی دارد که در میان آن ها تیره های نعنای، گل سرخ، خشخاش، زنیق، نخود، شب بو، آلاله و انواع گیاهان به وفور دیده می شود. همچنین در این زیستگاه ها بز، قوچ و میش، خرس قهوه ای، خوک، خرگوش، روباه، گرگ، کبک، آهو و مرغابی زندگی می کنند.



بقعه شیخ حیدر / یکی از زیباترین و مهم ترین بناهای مشکین شهر، بقعه شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل صفوی است. ارتفاع برج استوانه ای آن ۱۸ متر و قطر آن ۱۰/۵ متر است. این بقعه از بیرون به شکل برجی استوانه ای و از داخل، یک ۱۲ ضلعی منظم است. کاشی های فیروزه ای این برج به آیات سوره فتح و نام الله مزین شده است. این بنا به همراه ۱۵ مکان تاریخی دیگر در فهرست آثار ملی ثبت شده است.



کهنه قلعه / کهنه قلعه بر روی تپه ای در قسمت غرب رودخانه خیابو قرار گرفته و حکایت از گذشت ادوار مختلف تاریخی دارد. بنای اولیه این قلعه که به زمان شاپور دوم ساسانی در سال ۳۳۷ میلادی باز می گردد. کهنه قلعه یاد شده حدود ۳۰۰ سال پیش پابرجا بوده است و در زمان قاجاریه و حتی دوره پهلوی اول به عنوان پادگان سواره نظام استفاده می شده است.



چشمه های آب گرم / مشکین شهر با آب های گرم و معدنی خود، تن خسته مهمانان خود را نوازش می کند و به آن ها آرامش می بخشد. در مشکین شهر چشمه های آب گرم معدنی زیادی وجود دارد که از میان آن ها می توان به آب معدنی فوتورسویی، شابیل، موئیل سویی، ایلان دو، گور گور، ملک سویی، قینرجه و آغ سو اشاره کرد. قینرجه با دمای حدود ۸۶ درجه سانتی گراد داغ ترین چشمه دنیاست.

لبخند برفی

